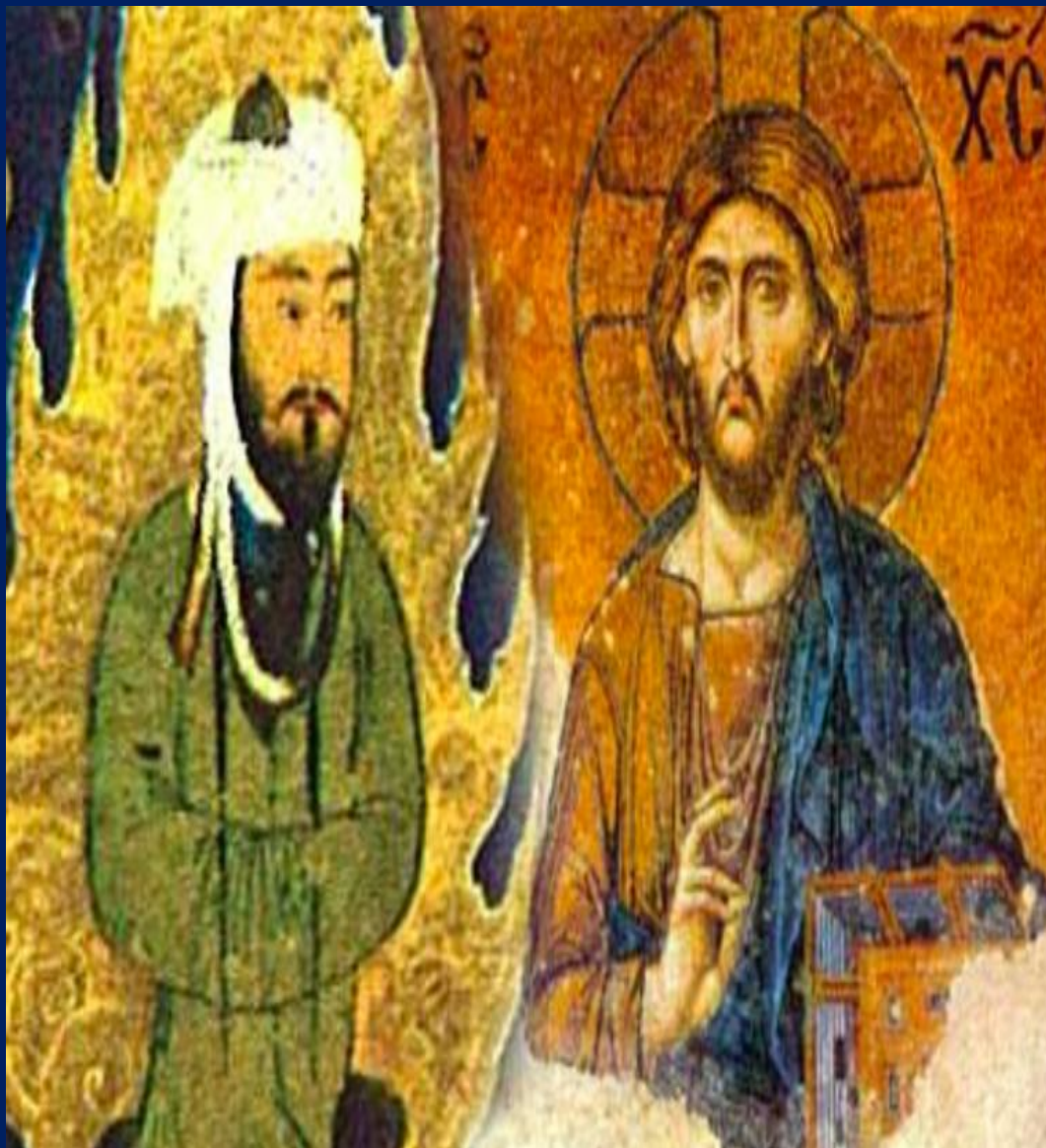


دگردیسیِ عیسی بن مریم به مُحمد بن عبدالله

بخش دوم



چگونه نامِ «مُحمَد» که یک پاژنامِ مسیحی در ستایش از عیسی مسیح بود،  
نام پیامبرِ اسلام شد؟

کارل-هاینتس اولیک

برگردان: جاوید نامجو

Inhaltsverzeichnis ۱

نوشته های قرآنی که اشاره به وجود پیامبر میکنند ۱.....	۳
سه گامه (مرحله) تکاملی قرآن و شکل یافتن شخصیت تاریخی «مُحَمَّد».....	۳
نام «مُحَمَّد» در چهار جای قرآن.....	۹
درباره سوره ۴۸، آیه ۲۹.....	۹
درباره سوره ۴۷، آیه ۲.....	۱۱
درباره سوره ۳۳، آیه ۴۰.....	۱۳
درباره سوره ۳، آیه ۱۴۴.....	۱۴
چکیده.....	۱۶
دیگر نوشته ها در پیوند با «زندگینامه» یک پیامبر عرب در قرآن.....	۱۶
درباره سوره ۹۳، آیه های ۶ تا ۸.....	۱۸
درباره سوره ۴۳، آیه های ۲۹ تا ۳۱.....	۱۹
درباره سوره ۵۳، آیه های ۱ تا ۱۸ و سوره ۸۱ آیه های ۱۹ تا ۲۶.....	۲۰
درباره سوره ۱۰، آیه ۱۶.....	۲۲
آیا در قرآن اشاره های ویژه به شبهه جزیره عربستان وجود دارد؟.....	۲۳
مکه.....	۲۴
مدینه.....	۲۵
بکا.....	۲۵
کعبه.....	۲۶
جهت نیایش (قبله).....	۲۷
کیفرهای افسانه ای.....	۲۹
چکیده.....	۳۰
یادداشت ها.....	۳۲

## ۱ نوشته های قرآنی که اشاره به وجود پیامبر میکنند

### ۱،۱ سه گامه<sup>(مرحله)</sup> تکاملی قرآن و شکل یافتن شخصیت تاریخی «مُحَمَّد»

از آنجا که وجود نام «محممت (MHMT)» نخست از سال ۴۰ هجری/عربی (۶۶۱ میلادی) و نگارش عربی آن به شکل «مُحَمَّد» نخست از سال ۶۰ هجری/عربی (۶۸۱ میلادی) ثابت شده است، جای شگفتی خواهد بود، اگر نام «مُحَمَّد» در اندکی از آیه های قرآن که پیش از این برش زمانی وجود داشتند، نمایان شده باشند. و راستی این است که نام «مُحَمَّد» تنها در چهارجای قرآن آمده است، با آنکه در سوره های قرآن پیوسته سخن از پیامبر (رسول) است.

کما بیش تا سال ۱۳۵ هجری/عربی (۷۵۶ میلادی) نام «مُحَمَّد»، دستکم در نوشته های رسمی مذهبی، یک پاژنام مسیحی در ستایش از «عیسی مسیح» بوده است («کریستوف لوکزبرگ» آنرا «مُحَمَّد یُکَم» مینامد). ولی هم اکنون، در نیمه نخست سده هشتم میلادی، میتوانست تاریخی شدن پنداشت<sup>(تصور)</sup> وجود «مُحَمَّد» آغاز شده باشد («مُحَمَّد دوم»)<sup>۲</sup>.

تاریخی شدن «مُحَمَّد» را میتوان در اندک جاهایی از قرآن نشان داد که سپس تر به این کتاب افزوده شدند (آیه های مدنی). بدون شک، برپایه نوشته های تاریخی/مذهبی از سده نهم میلادی، در همه جاهای قرآن که خدا با یک فرستاده یا رسول سخن میگوید، و یا اینکه تنها «تو» میگوید، مترجمین (با گذاشتن نام «مُحَمَّد» در پرانتز) و مفسرین همسخن خدا را پیامبر عرب ها نشان میدهند. این گونه گزاره ها بسیار کوتاه و ناروشن هستند؛ و همانگونه که سکه های پول و نوشته هایی که بر دیوارهای اندرونی قبه الصخره نشان میدهند، این نوشته ها نمیتوانند تا نیمه دوم سده هشتم میلادی به یک پیامبر به نام «مُحَمَّد» اشاره بکنند. در این نوشته ها همسخن خدا همیشه «تو» و یا «پیامبر (رسول)» است: به دلیل شکل گرفتن کهن ترین سوره های قرآن در خاور میانرودان، آدم میتواند بانگارد<sup>(حدس بزند)</sup> -- اگر این شیوه سخن گفتن خدا با همسخنش یک جمله بندی ادبی رواند (برای آن دوره) بوده باشد و یا این ضمیر «تو» برگرفته از سنت کتاب های «مقدس» تورات و انجیل نبوده باشد -- در آنجا یک فرد آرامی با ادعای پیامبری وجود داشته است، که ما نامش را

نمیدانیم. ولی سپس تر باید این فردِ آرامی انگیزه و الگویی برای تاریخی شدن «مُحَمَّد» شده باشد، بدون اینکه از این شخصیتِ تاریخی - با شایمندی<sup>(به احتمال)</sup> - سُخنی در میان باشد.

قرآن از شخصیت های توراتی نام میبرد: «ابراهیم» ۷۹ بار، «موسی» ۱۳۶ بار، «هارون» ۲۰ بار، «عیسی» ۲۴ بار، «مریم» ۳۴ بار، آدم ۲۵ بار، «نوح» ۳۳ بار و «فرعون» ۷۴ بار؛ بدون نام بردن از کسی، نبی ۴۳ بار، رسول الله به شکل گوناگون، پیش از ۳۰۰ بار<sup>۳</sup>. «مُحَمَّد» تنها در چهار جا نامیده میشود.

از آنجا که شماری از نوشته های قرآنی، همچنین به زبانِ عربی، پیش از پایانِ سدهٔ هفتم میلادی وجود داشتند، این امکان هست که آن پیامبری که گفته میشود در این نوشته ها در پیوند با «عیسی» یا «موسی»/ «عیسی» سخن میگوید، آن پیامبرِ گمنامی باشد که در آغازِ جُنُبش قرآنی میزیست و یا یکی از پیامبران تورات. ولی در نوشته های قرآنی که از نیمهٔ نُخست سدهٔ هشتم میلادی سرچشمه میگیرند میتواند منظور یک پیامبر عرب باشد؛ به سخن دیگر منظور یک فردِ پنداشته<sup>(متصور)</sup> تاریخی که هنوز همانند پیروان «عیسی» جایگاهش در دین «مسیح» است؛ این ادعا در آنجا تبدیل به یقین میشود که خویشکاری<sup>(وظیفه)</sup> او پُشتیبانی از «نوشته های مقدس» یعنی از تورات و انجیل است. بدینسان سورهٔ ۶۲ آیه ۲ میپذیرد که خدا "درمیانِ مشرکین یک فرستاده ای را از میان آنها برمیگزیند، که آیه های خُدا را برای آنها بخواند، آنها را از آلائش ها پاک کند و به آنها نوشته های «مقدس» و فرزاندگی بیآموزد" (همچنین سوره ۳ آیه ۱۸۴، سوره ۷ آیه ۱۰، سوره ۱۰ آیه ۹۵ و سوره ۲۸ آیه ۵۲). در این پیوند بیشتر گفتگوهای مجادله آمیز و سرزنش ها متوجهٔ «اهل کتاب» است که تورات و انجیل را دستکاری کرده اند. این گونه ادعا ها خبر از پیدایش یک دین نو نمیدهند؛ در اینجا مسئله بیشتر عبارت است از «فرهنگ» گفتگو در میان پیروانِ دینِ مسیح که همدینانشان، مسیحیانی که دیدگاه دیگری دارند، و یهودیان را سرزنش میکنند که در نوشته های «مقدس» دست بُرده اند.

قرآن در بسیاری از جاهای این کتاب با اشاره به این نهاده که خدا آنرا آموزش داده است (برای نمونه سوره ۵۵ آیه ۲؛ سوره ۸۵ آیه ۲۲؛ سوره ۵۹ آیه ۲۱....)، و در سوره های تازه تر میگوید که قرآن به زبانِ عربی

است (برای نمونه سوره ۴۱ آیه ۴۴؛ سوره ۴۶ آیه ۸ تا ۱۰...)، در حقیقت نویسنده قرآن می‌خواهد به هَنجَار<sup>(قاعده)</sup> نو یا آوازه و وجهه ادبی این کتاب اشاره کند. اگر در آغاز هدف قرآن رودرویی با تورات و انجیل نبوده بلکه هدفش تایید سزاواری<sup>(حقانیت)</sup> این کتاب‌ها بوده باشد، پس قرآن کتاب «سروده های مذهبی (Lectinary)» به زبان سوریه ای یا سوریه ای / عربی بوده است که دربرگیرنده همه نوشته ها، سروده ها و آیین های مذهبی مسیحی/یهودی است؛ و هدف آن پشتیبانی از نوشته های «مقدس (تورات و انجیل)» و تفسیر دُرُست از آنها بوده است<sup>۴</sup>، بگونه ایکه اجنه در ستایش از قرآن میگویند: "ما درباره یک کتاب شگفت انگیزی به نام قرآن شنیدیم که به راه راست هدایت میکند، و ما اکنون به آن باور داریم و هیچکس را شریک خدا نمیدانیم" (سوره ۷۲ آیه ۳). یا میگویند: "ای مردم! ما درباره یک نوشته شنیدیم، که (...) بر «موسی» نازل شده است و این نوشته تاییدی است بر نوشته های «مقدس» که پیش از آن بوده اند، و این نوشته به حقیقت و راه راست هدایت میکند" (سوره ۴۶ آیه ۳۱؛ سوره ۴۶ آیه ۱۲). سرچشمه این کتاب درباره خودش میگوید: "من چیزی بجز یک هشدار دهنده ساده نیستم" (سوره ۴۶ آیه ۹). یا "یک فرستاده ساده" (سوره ۴۳ آیه ۲۹). در اینجا نامی از یک هشدار دهنده مسیحی برده نمیشود؛ با افزایش پافشاری بر زبان عربی قرآن، اشاره به یک «هشدار دهنده» یا پیامبر و یا فرستاده عرب میشود. بدینسان «قرآن عربی» (سوره ۴۳ آیه ۳) وجود یک «هشدار دهنده عرب زبان» را نیازین<sup>(ضروری)</sup> میکند-یک نشانه که همسو است با انگاشت<sup>(تصور)</sup> وجود یک پیامبر عرب؛ ولی او همچنین در رده پیامبران پیشین ایستاده است. با آنکه قرآن در سوره های دیگر، «مُحَمَّد» را به نام یک پیامبر مسیحی نمیشناسد، ولی قرآن در سوره ۳۳ آیه ۷ تا ۸، همسو با آن باورهای مذهبی میماند که پیش از این پذیرفته شده بودند. (ترجمه ای که به دنبال میآید، برگرفته از «مکس هنینگ (Max Henning)<sup>۵</sup> است، زیرا ترجمه «رودی پارت (R. Paret)» از معنی دور شده است<sup>۶</sup>). "۷. و (بیاندیش)، زیرا ما با پیامبران همپیمان شدیم، در این پیمان، تو، «نوح»، «ابراهیم»، «موسی» و «عیسی بن مریم» هستند؛ و ما با آنها پیمان استوانی<sup>(محکمی)</sup> را بستیم. ۸. و او (خدا) از صادقان درباره صداقتشان پرسید..."

همینکه این جنبشی که با قرآن هستی یافته بود خودش را در جایگاه یک دین تازه فهمید، قرآن بگونه روشن همتراز با دیگر نوشته های «مقدس» شد و در کنار آنها ایستاد. در این پیوند قرآن حتی بالای نوشته های «مقدس» میایستد، زیرا قرآن یک کتاب «مبین» است. در سوره ۹ آیه ۱۱۱ برای نمونه، تورات، انجیل و قرآن در کنار همدیگر گذاشته میشوند (همچنین سوره ۱۵ آیه ۱: "اینها آیه های نوشته «مقدس» (تورات و انجیل) «هستند و قرآن مُبین"). در سوره ۳ آیه ۳ اهمیت قرآن که تنها باید نوشته های «مقدس» (تورات و انجیل) را تایید کند، بسیار برجسته نشان داده میشود (سوره ۴ آیه ۱۳۶) و پیوسته بر ویژگی قرآن که گردآیه ای از پیام های آسمانی است، پافشاری میکند (برای نمونه سوره ۱۶ آیه ۱۰۲، ۱۰۳). پیش از همه، در برخی از سوره های مدنی، قرآن در جایگاه مهمترین کتاب وحی نمایان میشود، با آنکه پیوند قرآن با تورات و انجیل یا «نوشته های مقدس» نگهداشته شده است.<sup>۷</sup>

اکنون میتوانند یهودیان و مسیحان رو در روی هواداران جنبش قرآنی گذاشته شوند (سوره ۹، آیه ۳۰-۳۱):

"۳۰، یهودیان میگویند: 'عزرا پسر خداست.' و مسیحیان میگویند: 'عیسی پسر خداست!... این مردمان گجستک<sup>(ملعون)</sup>... ۳۱، آنها (دانشوران، ادیبان، راهبه ها) «عیسی»، پسر مریم را بجای خدا برگزیده اند. و این درحالی است که به آنها دستور دیگری داده نشده است، بجز اینکه به خدای یگانه خدمت کنند که بجز او خدای دیگری وجود ندارد...". ادعای قرآن در این پیوند که یهودیان «عزرا» را پرستش میکنند، پرسش برانگیز است. ولی مجادله مذهبی با مسیحیان یک مناظره قابل دفاع است که از همان آغاز بر دیوارهای اندرونی قبه الصخره و بر دیوارهای پرستشگاه ها در دمشق و مدینه و در نوشته های قرآنی بازتاب یافته اند. این مجادله مذهبی تاکنون یک مسئله داخلی میان مسیحیان - همانند میان مسیحیان عرب/سریانی در برابر مسیحیان یونانی و سریانی/یونانی- بود. ولی اکنون در سوره ۹ بنگر میآید که این اختلاف مذهبی دیگر تنها مسئله داخلی میان مسیحیان نیست، بلکه یهودیان را هم در بر میگیرد، مسیحیان همانند پیروان ادیان دیگر رو در روی یک باور دینی تازه میشوند. بنگر میآید که یک جدایی بنیادین میان ادیان آشکار شده باشد. به همین گونه در سوره شماره ۲، آیه ۱۰۸ میآید: "فرستاده شما" - بسان وجودی خودسالار - در برابر «موسی» جای داده میشود و در آیه ۱۲۰ میگوید: "تا زمانیکه تو از باوردینی یهودیان و مسیحیان پیروی نکنی، آنها از

تو (فرستاده) خُرسند نخواهند شد." از نگاهِ «کریستف لوکزبرگ» "از آنجا که فرآیند دگردیسی «عیسی» به «مُحَمَّد» از گامه های (مرحله های) گوناگونی گذر کرده است، در اینجا میتواند منظور از فرستاده، «مُحَمَّد ۳ (Mohammed III)» باشد؛ ولی همچنان نام این فرستاده در آیه بیان نمیشود.

در حقیقت اکنون هم اشاره میشود که باور به خدای یگانه هماهنگ با دستورهای تورات و انجیل به یهودیان و مسیحیان است، و پی در پی این آموزه با پیامی که در آغاز هدف وحی بود، پیوند داده میشود.<sup>۸</sup> ولی گویا تنها نوشته های قرآنی در هماهنگی کامل با پیام و مفهوم وحی هستند.

این نخستین گام (برای جدا کردن راه قرآن از دیگر کتاب های «مقدس») در یک چهارچوب نمادین/دینی گذاشته میشود که با «ابراهیم» میآغازد،<sup>۹</sup> یعنی با کسیکه از سوی یهودیان و مسیحیان پذیرفته شده بود، و پیش از آنها وجود داشت: "ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی" (سوره ۳، آیه ۶۷). مسئله عبارت از کسی است که نماد بُنیانگذاری یک اندیشه شده است، و «پاول (Paul) مقدس» در نامه به رومیان ( Epistle to the Romans ) بخش ۴، نام او را بکار میبرد، زیرا نوید سرزمین مقدس به «ابراهیم» داده شده است، ولی نه از راه قانون های تورات " (Röm 4,13)، از اینرو این کیش نو پدیدار شده مسیحی (یعنی اسلام) میتواند به یک شخصیت توانمند (ابراهیم) تکیه کند که گهن تر از دین یهود و قانون هایش است. تکیه قرآن به «ابراهیم» تنها به دلیل یک رونوشتبرداری ساده از نامه «پاول (Paul) مقدس» نیست، بلکه سرچشمه در سُنّت و فرهنگِ عرب ها دارد: عرب ها را در گذشته های بسیار دور و پیش از اسلام که سپس تر در خاورمیانه نمایان شد، «اسماعیلیان» (فرزندان «اسماعیل»، پسر «ابراهیم» و «هاجر») مینامیدند، و یا «هاجریان (پسران «هاجر»، خدمتکار مصری «ابراهیم» که سپس همسر او شد)<sup>۱۰</sup>.

همانگونه که تکیه «پاول (Paul) مقدس» به «ابراهیم» نشان میدهد، که چگونه یک جنبش نوپای دینی خودش را از دین پیشین که سرچشمه آن بوده است، جدا میسازد (در نمونه «پاول»، مسیحیت خودش را از دین یهود جدا میکند)، در بخش پایانی قرآن، دین اسلام از مسیحیت جدا میشود. سوره چهاردهم قرآن «آبراهام» نامدارد (که سپس تر از روی اشتباه «ابراهیم» خوانده شد<sup>۱۱</sup>)؛ "به واژگونه یهودیان و مسیحیان



(سوره ۲، آیه ۱۳۵)، پیروانِ جُنُبِ قرآنی باورهای دینی «ابراهیم» را نمایندگی میکنند (سوره ۲، آیه ۱۳۰)؛ «ابراهیم» آن «خانه» را همانند جایگاهی برای جای گرفتن انسان‌ها... و دادن امنیت به آنها ساخت" (سوره ۲، آیه ۱۲۵)، که مسلمانان آنرا خانه کعبه در مکه میفهمند.

با خودسالاری<sup>(استقلال)</sup> این جُنُبِ عربی/قرآنی و رسیدنِ آن به یک بزرگی که فراتر از دین یهود و دین مسیح بود، و با پُشتگرمی به قرآن در جایگاه واپسین کتاب با اعتبار آسمانی، «سرچشمه» این نوشته‌ها نیز که به این باور دینی جهت میداد، یک کیفیت نویی را بدست آورد. پیامبر عرب‌ها در جایگاه واپسین نمونه از الهام آسمانی و رویدادهای وابسته به آن، نمایان شد. او همانند «مانی (پیامبر ایرانی)» که پیش از این همچین ادعایی را داشت، «خاتم انبیا» نامیده شد (سوره ۳۳، آیه ۴۰).

در نوشته‌های قرآنی سه دوره را میشود از همدیگر بازشناخت که تا اندازه‌ای حاشیه‌های آنها همدیگر را میپوشانند: در کهن‌ترین دوره، جُنُبِ قرآنی یک مسیحیت سوری/عربی را نمایندگی میکند و موعظه‌کننده گمنام این جُنُبِ به «عیسی» یا «موسی» (یا عیسی بجای موسی) ارجاع میدهد؛ در دوره سپسین، نوشته‌های قرآنی مسیحی هستند، ولی تفسیرهایی که از این نوشته‌ها میشوند همسو با شکل گرفتن یک قرآن عربی میباشند، بگونه‌ایکه یک پیامبر عرب در جایگاه سرچشمه آن (گیرنده وحی) نمایان میشود-در اینجا نخستین گام در راستای آفریده شدن یک شخصیت تاریخی از پاژنام «مُحَمَّد» برداشته میشود؛ در واپسین دوره، جُنُبِ قرآنی در چهارچوب اندیشه‌های تاریخ رستگاری تورات و انجیل میماند، ولی این جُنُبِ، قرآن را به نام واپسین وحی معتبر آسمانی میفهمد، و خودش را به نام یک «دین» تازه<sup>۱۲</sup> و پیامبر عرب‌ها را در جایگاه پُشتیبان یک پیام نوی آسمانی و بُنیانگذار این دین میداند.

زندگینامه «مُحَمَّد» و دقت فراوانی که در گردآوری ریزگان زندگی او انجام گرفته است، برآیند کوشش‌هایی است که در سده نهم و دهم میلادی یعنی در پایان جُنُبِ قرآنی انجام گرفته است. شمار گزارش‌ها و روایت‌ها درباره رویدادهای زندگی «محمد» به اندازه‌ای فراوان است، که از نگاه زمانی در چهارچوب زندگی مرزین<sup>(محدود)</sup> یک انسان نمی‌گنجند.



## ۱،۲ نام «مُحَمَّد» در چهار جای قرآن

باید درباره آن چهار جای قرآن که در آنجاها نام «مُحَمَّد» بیان شده است، کوتاه گفتگو کنیم. از آنجا که تاکنون نوشته ای در دسترس نیست که آیه های قرآن را با ذره بین انتقادی بازنگری کرده باشد، ناچاریم با نسخه قرآن چاپ قاهره (که در سال ۱۹۲۴ انتشار یافت) بی‌آغازیم که بدست «رودی پارت (Rudi Paret)» ترجمه شده است.

۱/۲۸ درباره سوره ۴۸، آیه ۲۹

سوره ۴۸، «الفتح»، از دو بخش ساخته شده است. در بخش نُخُست، آیه ۱ تا ۲۸، مسئله عبارت است از درگیری های ستیزه جویانه، بیزاری بادیه نشین ها از جنگیدن، کامیابی و پیروزی که خواستِ خُداست و پاداش و مجازات. بخش دوم این سوره ساخته شده است از آیه ۲۹ که در سنجش با دیگر آیه ها بگونه نابهنجار فراگیر است. تفاوت این آیه با آیه های دیگر نُخُست در دراز بودنش است، و دوم در صلح آمیز بودنِ درونمایه آن که هیچ پیوندی با جنگیدن ندارد (که موضوع آیه های پیشین است). گویا این آیه را بسان یک بخش کامل در پایان این سوره گنجانده باشند. شاید این گمانه زنی درباره آیه ۲۵ هم دُرُست باشد که همچنین بگونه نابهنجار دراز است و در پیوند با زیارتگاه های مقدس، جانورانِ قربانی و پیشگیری از مراسم قربانی میباشد. این آیه را هم باید در اینجا جای داده باشند، زیرا در آیه پیشین گفتگو درباره مکه است.

اگر از بیان نام مکه چشمپوشی کنیم، بخش نُخُست این سوره داده های<sup>(اطلاعات)</sup> روشنی را بدست نمیدهد، تا بشود به کُمک آنها تاریخ رویدادها یا مکان آنها را روشن کرد، مگر اینکه آدم راهنمایی های تاریخ نویسان مذهبی سده نهم میلادی را دُنبال کند به هر روی در این بخش یک استثنایی وجود دارد: برای یکبار در سراسر قرآن نام مکه یا بستر دره مکه بیان شده است.

تا زمان عباسیان شبه جزیره عربستان هیچ نقشی در تاریخ آغاز اسلام بازی نمیکند و نام آن در هیچ سندی که هم‌دوره با آغاز جُنُبش قرآنی باشد، بیان نمیشود. نُخُست با ساخته شدن پرستشگاه مقدس در مدینه، نگاه

تاریخ نویسانِ مسلمان به سوی جنوب میچرخد، یعنی به سوی سرزمین های پیشین فرمانروایی نبطی ها. بنگر میآید که در دهه های سپسین این نیسنگ<sup>(منطقه)</sup> گسترده شده باشد. به هر روی شهر مکه در زمان «هارون» یک زیارتگاه بود و به همین دلیل هم این شهر گسترش یافته بود.

اگر این نوشته که نام مکه را بیان کرده است، از آن نسخه اصلی قرآن باشد، باید تاریخ نگارش همه بخش نخست این سوره در نیمه دوم سده هشتم میلادی انجام گرفته باشد. دانش گذشتہنگاری میداند که هنگام رونوشت برداری، همچنین از نوشته های مقدس، بیشتر پیش میاید که داده های تازه که همتراز با «سطح دانش» کپی بردار هستند، به نوشته افزوده میشوند. آیا بیان نام مکه در این سوره نتیجه افزوده هایی است که سپس تر در این سوره جای داده شده اند، و یا اینکه از آن نوشته هایی است که (از دوران پیش تر) منتقل شده اند؟ هم اکنون به دلیل نبود برنامه ای برای بازنگری انتقادی از قرآن، نمیتوان به این پرسش پاسخ داد.

بخش دوم سوره «الفتح»، آیه ۲۹، با این جمله آغاز میشود: "مُحَمَّدَ فَرَسْتَادَهُ خُدَاسْت" (برپایه ترجمه «رودی پارت»). اگر این جمله اینگونه ترجمه شود، میتواند-دستکم به دلیل بیان نام «مُحَمَّد»- نمونه ای برای به انجام رسیدن روند تاریخی شدن نام «مُحَمَّد» باشد. پس میتواند این بخش از سوره در پیوند با بخش نخست بوده باشد. اگر جمله اینگونه ترجمه شود: "ستوده است فرستاده خدا"؛ پس «مُحَمَّد» هنوز یک پاژنام است. یک پاژنام برای چه کسی؟ آدم در آغاز این جمله بندی هایی که در پی میآیند میخواند: آنها خودشان را روی زمین میاندازند "با این آرزو که خدا با آنها مهربان و از آنها خشنود باشد." این فرمان بر پیشانی آنها نوشته شده است که آنها در هنگام نیایش خودشان را روی زمین بیاندازند، همانگونه که تورات آنها را بازنموده است (شرح داده است). "و در انجیل، آنها با غلات سنجیده میشوند که جوانه های آنها را خدا از زمین بیرون میآورد و همیشه نیرومند میسازد...." و به آنها نوید بخشش و پاداش داده میشود.

این بخش از نوشته به آیین نوشتاری مسیحی نزدیک است، سواي جمله دوم: "و (آن دینباوران) که همراه او هستند، در برخورد با بیدینان تند و سخت رفتار میکنند، ولی باهمدیگر نرم و مهربان." این رفتار در حقیقت هماهنگ با آیین عیسوی نیست، ولی در تاریخ مسیحیت ناهنجار هم نیست. چکیده سخن اینکه: اگر آدم آیه

۲۹ را در جایگاه یک نوشتهٔ جداگانهٔ قرآنی درنگرد که سپس تر به بخشِ نُخُسْتِ این سوره افزوده شده است، باید نام «مُحَمَّد» را در اینجا پاژنامی برای فرستادهٔ خدا دانست؛ نوشته‌هایی که پس از آن آمده اند همگی اشاره به تورات، انجیل و همچنین «عیسی» دارند.

چنانچه این سوره در آغاز یک بخشِ یگانه (جزء واحد) بوده باشد و نام مکه در آغاز در این سوره آمده باشد، این نتیجه‌گیری را میشود کرد که برای نخستین بار نام فرستاده، «مُحَمَّد»، بیان شده است و او به نام بنیانگذار یک «دین» نو نشان داده شده است؛ پس در اینجا ما یک نوشتهٔ قرآنی را در پیش رو داریم که زمان نگارش آن خیلی دیرتر انجام گرفته است. ولی اگر بخشِ نُخُسْتِ و دوم این سوره یک بخشِ یگانه (جزء واحد) را بسازند و بیان نام مکه خیلی نزدیکتر به زمان ما بدست یک رونوشتبردار (کپی بردار) انجام گرفته باشد، باید سوره ۴۸ را سندی برای آغاز «تاریخی کردن» نام «مُحَمَّد» در نگریت، با آنکه جدایی از مسیحیت هنوز هویدا نشده است.

افسوسمندانه پژوهش‌هایی که تاکنون دربارهٔ قرآن انجام گرفته اند، هیچ کار تحقیقاتی را نمیشناسند که با نگاه انتقادی، تاریخ شکل گرفتن نوشته‌های قرآنی را بررسی کرده باشد. در این زمینه هیچ کار پژوهشی روی قرآن انجام نگرفته است. ولی اگر ما آن روش‌های پژوهشی را بکار بگیریم که در بررسی تاریخ نگارش تفسیرهای انجیل و تورات قابل استفاده هستند، باید آدم آیه ۲۹ را به نام یک نوشتهٔ جداگانه و خودسالار بپذیرد و نام «مُحَمَّد» را در جایگاه یک پاژنام.

۱/۲۲ دربارهٔ سورهٔ ۴۷، آیه ۲

سورهٔ ۴۷ «مُحَمَّد» نام دارد. این سوره رویهمه رفته یک گردایه ای است بهم پیوسته از گفته‌های جداگانه و نسبتاً پیکارگرانه ("بر گردنِ بیدینان بکوبید"، آیه ۴)، و همچنین گفته‌هایی که از سوی خداست، ولی نسبتاً آشتی‌ناپذیر هستند (خدا بیدینان را نخواهد بخشید، آیه ۳۴)، پیشگویی‌های پایان‌زمانی (بهشت و دوزخ) و پندهای اخلاقی (آزمند نباشید و "خیرات بدهید"، آیه ۳۷ و ۳۸). از آنجا که نه درونمایهٔ این آیه‌ها در پیوند

باهم‌دیگر هستند و نه برنامه یا هدف این جمله بندی‌ها را میتوان شناخت، تنها شاید با گمانه زنی بتوان دربارهٔ انگیزهٔ نخستین از نگارشِ برخی از این آیه‌ها پژوهش کرد.

این سوره با این دو آیهٔ نُخُست آغاز میشود: "۱ خدا کارهای آن بیدینانی را که (همگونه هایشان را) از راه خدا باز میدارند، بی سرانجام میکند (...). ۲ ولی او (خدا) از کارهای بدِ دینباوران که به (وحی) نازل شده بر «مُحَمَّد» باور دارند و کارهای درست انجام میدهند، چشمپوشی میکند و همه چیز را برای آنها سر و سامان میدهد." و آیه سوم نیز همراستا به این دو آیه است. با آیهٔ شماره ۴ ولی یک نهادهٔ (موضوع) جداگانه ای آغاز میشود: "هرگاه شما (...) با بیدینان رو در رو شدید، پس بر گردن آنها (با شمشیر) بکوبید". بدینسان باید دو آیه و یا سه آیه نُخُست در یک گرد آیهٔ (مجموعه) بهم پیوسته نگریست.

دربارهٔ «مُحَمَّد» گفته میشود که خدا وحی را بر او نازل کرده است. و وحی، سُخنانِ راستی است که از خدا سرچشمه گرفته است. اکنون این پرسش پیش می‌آید که این «مُحَمَّد» کیست؟ ولی اگر آدم سورهٔ ۱۹، آیه ۳۰ را به کمک بگیرد، متوجه میشود که در آنجا «عیسی» در حالیکه نوزاد است، سُخن می‌گوید: "من خدمتکارِ خدای تو هستم (خوانش درست این آیه میشود: من دِهونَد (رعیت) خدا هستم). او کتاب را به من داد و مرا پیامبر کرد." و پیوسته در قرآن به همینگونه دربارهٔ «موسی» گفته میشود. به دلیل موازی بودن برخی از آیه‌های قرآنی باید سورهٔ ۴۷، آیه ۲ اینگونه ترجمه شود: "آنها که به این باور (وحی یا کتاب) ایمان دارند، یعنی آنچه که بر ستایش شونده («مُحَمَّد») نازل شده است."

در اینجا بگونهٔ بُنیادین ترجمهٔ نام «مُحَمَّد» در جایگاه نام یک فرد پندار پذیر است، چنانچه این آیه در فرآیند تاریخی کردنِ پیامبرِ عرب‌ها به گامهٔ (مرحله) دوم این فرآیند نسبت داده شود. ولی این امکان را بخش پایانی آیه ۲ بی پایه می‌سازد: "آنها که به این باور (وحی یا کتاب) ایمان دارند، یعنی آنچه که بر ستایش شونده («مُحَمَّد») نازل شده است. او (خدا) کارهای بدِ آنها را میبخشد و برای آنها همه چیز را سر و سامان میدهد." بخشش گناهان (soteriology) یک اندیشه ای است که تنها با «عیسی» گره خورده است، نه با

پیامبر عرب ها: بگونه آشکار سه آیه نُخُستین سوره ۴۷ بازتاب دهنده یک برداشت مسیحی از باورهای دینی هستند، و در اینجا «مُحَمَّد» تنها یک پاژنام ستایش کننده مسیحی بشمار میآید.

۱/۲/۳ درباره سوره ۳۳ آیه ۴۰

رویهم رفته نگیزش<sup>(تشریح)</sup> سوره ۳۳، «الاحزاب»، در اینجا امکان پذیر نیست. بنگر میآید که اگر تنها به پیوستگی میان آیه های ۳۷ تا ۴۰ و آیه های ۵۰ تا ۵۹ پرداخته شود، بسنده کند. آیه های ۳۰ تا ۴۰ میگویند که پیامبر نُخُست به دلیل "ترس از مردم" (آیه ۳۷) از زناشویی با همسرِ پسرخوانده اش (زینب بنت جحش)، چشم پوشی کرد (که آرزوی همسری با او را داشت)، ولی پس از جدا شدن «زید (پسرخوانده محمد)» از همسرش، خدا «زینب بنت جحش» را همسر «مُحَمَّد» کرد. آیه ۳۸ میگوید که ترس پیامبر بی دلیل بود: "این حکم خدا درباره پیشینان نیز انجام شده است". سپس آیه ۴۰ میگوید: "مُحَمَّد" پدر هیچیک از مردان شما نیست (...). او پیش از همه فرستاده خُدا و خاتم انبیاء است". در این پیوند، «مُحَمَّد» برآستی نام پیامبر عرب هاست و همانگونه که آیه های ۵۰ تا ۵۹ که در ادامه آمده اند، نشان میدهند، مسئله عبارت است از تاریخی شدن یک پیامبر عرب در پیوند با پنداشت های مذهبی و اخلاقی نو که دیگر هیچ پیوندی با «عیسی» ندارند.

در آیه های ۵۰ تا ۵۹-بدون اینکه از کسی نامی برده شود- به پیامبر خُدا "اجازه داده میشود که افزون بر کنیزان ("آنچه در مالکیت توست،" آیه ۵۰) زنانی از گروهای گوناگون را به همسری بگیرد" (آیه ۵۰). بگونه اساسی او میتواند هر "زن دینباور را به همسری بگیرد، اگر او خودش را به پیامبر ببخشد و پیامبر هم خواهان زناشویی با آن زن باشد". به روشنی تاکید میشود که این امتیاز "یک حق ویژه است که تنها به تو داده شده است و نه به (دیگر) دینباوران" (آیه ۵۰). در پایان گفته میشود: "در آینده اجازه گرفتن زنان (دیگر) به همسری نداری،" و اجازه برای تاخت زدن همسرانت با زنان نو را هم نداری، "حتی اگر زیبایی آنها مورد پسند تو باشد (...). استثنا در این بُنیایه<sup>(قاعده)</sup> (کنیزانی هستند) که دارایی تو میباشند" (آیه ۵۲).

هر دوی این آیه‌ها می‌توانند در دوره‌های دیرتری پدید آمده باشند، هنگامیکه «مُحَمَّد» از یک سوی «خاتم انبیاء» شده بود، و از سوی دیگر بُنیایه‌هایی به این دین تازه اندر شده بودند که دستکم در چهارچوب ارزش‌های مسیحی نمی‌گنجیدند. و سوم اینکه نزدیکی این آیه‌ها به سیره نبوی با حکایت‌هایش درباره زنان پیامبر را میتوان بازشناخت. به راستی سوره ۳۳ نامی از زنانی که درباره آنها حکایت میکند، نمیبرد و یا نام و زندگی‌نامه آنها را نمیشناسد؛ ولی در پیوند با زناشویی با همسر «زید» داده‌های قرآن دُرست هستند. ولی در آنجا به یک گردایه‌ای از رابطه‌های زناشویی سفارش میشود، و در آیه‌های ۵۳ تا ۵۹ در پیوند با رفتار با زنان پیامبر پس از درگذشت او، دستورهایی داده میشود. در آیه ۶ می‌گوید که زنان «مُحَمَّد» «مادر» دینباوران بشمار می‌آیند، یک اندیشه‌ای که با فرض وجود تاریخی «محمد» و وجود زنان جوان در میان همسران او، پیچیده میشود.

اینکه تا چه اندازه این حکایت‌ها با یک «مُحَمَّد» افسانه‌ای در پیوند باشند و یا آنها «دانستنی‌های» بازگویی شده‌ای باشند که به یک پیامبر عرب و تاریخی اشاره دارند، روشن نیست. در حالت دوم میبایستیکه با گذشت زمان برآستی یک موعظه‌گر عرب بوده باشد که آدم از وجود او آگاه بوده است، و سپس پاژنام ستایش‌کننده «مُحَمَّد» به او اهداء شده باشد. این گمانه زنی امکان‌پذیر است. همچنین این امکان وجود دارد- یا حتی با شایمندی<sup>(احتمال)</sup>، که حکایت‌های عربی درباره پیوندهای زناشویی و رفتارهای ویژه یک شیخ عرب-برای نمونه- دهان به دهان می‌چرخیدند، که نُخُست خودسالار<sup>(مستقل)</sup> از نسلی به نسلی منتقل میشدند، ولی سپس تر در زندگی‌نامه «مُحَمَّد» گنجانده شده باشند. تاکنون در پاسخ به این پرسش اسناد تاریخی که باور پذیر باشند، بدست نیامده‌اند.

۱/۲/۴ درباره سوره ۳، آیه ۱۴۴

سوره گسترده ۳، «آل عمران»، دربرگیرنده گزارش‌های بسیار متفاوت انجیلی هستند که اشاره به «عیسی» میکنند، ولی به ندرت پیوند میان آنها قابل درک است. آیه‌های ۱۴۴ تا ۱۴۸ را میتوان یک بخش یگانه (بخش بهم مربوط) بشمار آورد که به آیه ۱۴۳ که درباره مرگ سخن می‌گوید با پیروی از روش «یادآوری به کمک علامت‌ها (Art of memory)» چسبانده شده است.

آیه ۱۴۴ و آغاز آیه ۱۴۵<sup>۱۳</sup> میگویند: «مُحَمَّدٌ» تنها یک فرستاده است. پیش از او فرستاده های (دیگری) بوده اند. آیا شما به باورهای پیشین خودتان بازخواهید گشت، اگر او بمیرد یا کشته شود؟ هرکس که به باورش پشت کند، هیچ آسیبی به خدا نمیرساند. ولی خدا به کسانی که سپاسگزارش هستند، پاداش میدهد. ۱۴۵، هیچکس نخواهد مُرد، مگر با پروانه خدا و در یک چهارچوب زمانی از پیش تعیین شده...»

یادداشت های تفسیرگونه «رودی پارت» که به ترجمه او افزوده شده اند، اشاره میکنند که این گفته ها درباره «مُحَمَّد» هستند. ولی اگر آدم این یادداشت ها را کنار بگذارد، سخن درباره فرستاده ای است که میمیرد و یا کشته میشود، و مرگ پیامبر (آیه ۱۴۵) به خواست خدا و هماهنگ با نوشته های مقدس انجام میگیرد. راستی این است که این سرنوشت با «عیسی» پیوستگی دارد (همچنین با دیگر پیامبران ۱۴۶<sup>۱۴</sup>).

در تایید این گفته که پیامبر میتواند بمیرد و کشته شود، با آنکه او فرستاده خداست (نگاه کنید به سوره ۳، آیه ۴۹)، یا تنها خدمتکار<sup>(رعیت)</sup> خدا است (نگاه کنید به سوره ۳، آیه ۵۱)، آیه ۵۹ دلیل آورده است: «(آنچه که به آفرینش «عیسی» مربوط میشود) او از نگاه خدا با «آدم» همانند است.» از اینرو هیچ دلیلی وجود ندارد که به خاطر مرگ او "به باورهای پیشین بازگردید" (آیه ۱۴۴) و به او پشت کنید. و چنین سرنوشتی را "برخی از پیامبران" متحمل شدند، بگونه ای که "هزاران تن از آنها" سرنوشت "بدی" داشتند ولی "ناتوان و تسلیم" نشدند (آیه ۱۴۶). و آنها چیزی نگفتند، بجز اینکه: "خدایا! از گناه ما چشمپوشی کن...» (آیه ۱۴۷)؛ واپسین جمله، درخواستی از خدا برای درگذشتن از گناهان است.

اینجا درباره مرگ همراه با خشونت «عیسی» دلیل آورده میشود، در این پیوند آیه ۵۵ میگوید که خدا او را "فراخواند" و سپس به سوی خودش بالا بُرد؛ بالا رفتن «عیسی» به دنبال مرگ او انجام میگیرد: در مسیحیت سنتی یهودی/سوریه ای این کار را «بالا رفتن عیسی برای رسیدن به جایگاه فرزند خدا» مینامند.

آدم باید نابینا باشد که بخواهد همه این اشاره ها را به «مُحَمَّد» پیامبر عرب ها پیوند زند. جمله آغازین در آیه ۱۴۴ نیز باید درست ترجمه شود: "و ستایش شونده («مُحَمَّد») تنها یک فرستاده است" (و میتواند



گشته شود). در اینجا منظور «عیسی» است. این نتیجه گیری بازده یک سنجش میانِ سوره ۵، آیه ۷۵ با سوره ۳، آیه ۱۴۴ است، که کمابیش بگونه لغوی اشاره ای همانند به «عیسی» میکنند: "مسیح، پسر مریم، تنها یک فرستاده است. پیش از او فرستاده های «دیگری» هم بودند."

### ۱,۳ چکیده

سه بار نام بُردن از «مُحَمَّد» (سوره ۳، آیه ۱۴۴؛ سوره ۴۷، آیه ۲؛ سوره ۴۸، آیه ۲۹) با شایمندی بزرگ، و به دلیل روشن بودن نوشته هایی که به آنها استناد میشود، اشاره به «عیسی» میکنند. تنها اگر این نوشته ها از دریچه ادبیات سده نهم میلادی خوانده شوند، میتوانند در جایگاه اشاره به پیامبر عرب ها فهمیده شوند. تنها یکبار (سوره ۳۳، آیه ۴۰) بگونه روشن منظور پیامبر عرب هاست، که شخصیت تاریخی یافته است، با آنکه شرحی درباره او داده نمیشود؛ «مُحَمَّد» در اینجا نام پیامبر عرب هاست.

طبیعی است که پرسش های ویژه ای وجود دارند که سرچشمه در نوشته های قرآنی دارند، نوشته هایی که از نگاه ادبی منحصر به فرد هستند. و دقیقاً هم نمیتوان گفت که هدف این نوشته های قرآنی چیست و برای تفسیر آنها تاکنون هیچ روش دانشی هنداخته نشده است (طراحی نشده است). ولی بنگر میاید که قرآن آن نتیجه ای را که از راه کنار هم گذاشتن اسنادِ همدوره جنبش قرآنی، سکه های پول و نوشته های دیواری، بدست آمده اند، تایید میکند: تبدیل شدنِ پاژنامِ ستایش کننده «مُحَمَّد» به یک شخصیت تاریخی خیلی دیر انجام گرفت.

### ۱,۴ دیگر نوشته ها در پیوند با «زندگینامه» یک پیامبر عرب در قرآن

نه تنها روایت های سنتی اسلامی، بلکه همچنین اسلام پژوهانی که در قرآن در جستجوی اشاره ای به زندگینامه «مُحَمَّد» هستند، آنرا هم پیدا میکنند. برای نشان دادن چنین روش هایی باید نمونه ای از «آلکس ثئودور کوری (Axel Theodor Khoury)» آورده شود: "قرآن زناشویی («مُحَمَّد») با «خدیجه» را یک برکت خدایی برای «مُحَمَّد» ارزیابی میکند (سوره ۹۳، آیه های ۷ تا ۸)"<sup>۱۵</sup>.

برپایهٔ سورهٔ ۹۳، آی های ۶ تا ۸ پیامبرِ موردِ گفتگو یتیم، سرگردان و تنگدست بود؛ ولی خدا پیامبر را زیر چتر پُشتیبانیِ خودش گرفت<sup>۱۶</sup>، او را به راه راست هدایت و ثروتمند کرد. توانمند شدن پیامبر از راه زناشویی با «خدیجه» انجام گرفت، که قرآن دربارهٔ آن چیزی نمیداند. روایت های سدهٔ نهم میلادی اشاره به گفته های قرآن میکنند، با آنکه همهٔ امکان های دیگر و همهٔ دیگر پیامبران گمنام که میتوانستند مخاطب قرآن بوده باشند، کنار گذاشته میشوند.

«رودی پارت (Rudi Paret)»، همانند بسیاری از اسلام پژوهان، بر این باور است که داده های قرآن برای نگارش زندگی «مُحَمَّد» اندک هستند<sup>۱۷</sup>. ولی «رودی پارت» با وجود همهٔ قید و بند هایی که در پذیرش روایت های نزدیکتر به زمان ما وجود دارند، به زندگینامهٔ «مُحَمَّد» که سرچشمه در این روایت ها دارند، استناد میکند. همچنین «مونتگومری وات (W. Montgomery Watt)» بر این باور است که "بازسازی زندگی «مُحَمَّد» تنها به کمک داده های قرآن نا اُمیدانه<sup>۱۸</sup> است"، بگونه ای که او برای انجام اینکار به روایت هایی که دیرتر نگارش شده اند، روی میآورد.

افسانه بودن همهٔ حدیث هایی که در سدهٔ نهم میلادی نوشته شدند، از زمان «ایگناز گولدزیهر (Ignaz Goldziher)» رو به افزون آشکار شده است<sup>۱۹</sup>. زیرا بدون این نوشته هایی که خیلی دیرتر انتشار یافتند، هیچ چیز دربارهٔ «مُحَمَّد» نمیتوان گفت- "بدون این نوشته های دیر بهنگام، قرآن هیچ استفادهٔ تاریخی ندارد"-، آدم ناگزیر است که تنها به آنها استناد کند.

این نتیجه گیری، یک راستی آزمایی بدون پیشداوری دربارهٔ گزارش های قرآن را دُشوار میسازد. اگر آدم از دانستنی های سیره نبوی چشمپوشی کند، آنگاه قرآن دوباره در جایگاه یک سرچشمهٔ تاریخی با ارزش میایستد. ولی با این تفاوت که در این حالت، قرآن نتیجه گیری دیگری را بدست خواهد داد.

در ادامه چند نمونه از «زندگینامه هایی» خواهند آمد که سرچشمهٔ آنها نوشته های قرآنی هستند.

در سورهٔ ۹۳، آیه های ۶ تا ۸ خدا دربارهٔ پیامبر میگوید که او یتیم، گمراه و تنگدست بود. این گفته ها در پیوند با سورهٔ کوتاه قرآن هستند که میتوانند در آغاز یک بخش یگانه (جزء واحد) بشمار آیند. پس از سوگند به آفتاب و شب و روز (آیه های ۱ و ۲) گفته میشود: "خدا تو را وانگذاشته است" (ترک نکرده است) و از خودت بیزار نباش. ۴ و جهان دیگر برای تو بهتر از این جهان است، ۵ خدا یک روزی به تو بسیار خواهد بخشید که تو خرسند خواهی شد. " این نوید با پشتگرمی به این گفته، داده شده است که تاکنون خدا سه بار زیر پر و بال او را گرفته است. " ۶ (... آیا خدا تو را یتیم نیافت، ولی نگهداری از تو را پذیرفت، ۷ آیا خدا تو را گمراه نیافت، ولی به راه راست هدایت کرد، ۸ و آیا خدا تو را نیازمند نیافت، ولی تو را توانمند کرد؟" از اینجا در آیه های ۹ تا ۱۱ نتیجه اخلاقی گرفته میشود: "از اینرو تو نباید با آدم های یتیم با خشونت رفتار کنی، ۱۰ تو نباید آدم های نیازمند را با نكوهش از خودت برانی. ۱۱ ولی از مهربانی های خدا (پیوسته به پیروانت) بگو."

در این سوره (بجز آیه های ۹ تا ۱۱) خدا در جایگاه سوم شخص مفرد، نمایان میشود، و این به واژگونهٔ دیگر آیه های این سوره است که خدا جایگاه اول شخص مفرد را دارد. از اینرو این سوره بسان بازتابی از زندگی پیامبر در زمان های دیرتر است. گویا برای پیامبر دلیلی وجود داشته است که او احساس کند خدا او را ترک کرده و از او متنفر است، احساساتی که با نوید خدا به پاداش در جهان دیگر، پاسخ داده میشوند. تجربهٔ چشمپوشی از گناهان در زندگی بسیاری از پیامبران وجود داشته است، که در پیوند با «مُحَمَّد» هم صدق میکند-با این انگاره<sup>(فرض)</sup> که نویسندهٔ این سوره او را میشناخته است-.

نیکوکاری های بیان شده در بالا که خدا تا کنون در حق پیامبرش انجام داده است، برای کمک به او در این زمینه ها هستند: پیامبر گمراه، نیازمند و یتیم بود؛ بدینسان شمار پیامبرانی که از این نیکوکاری ها بهره‌مند شده‌اند، مرزین<sup>(محدود)</sup> میشود. با توجه به داستان های انجیل، «موسی» که دربارهٔ او قرآن بسیار حکایت میکند، چنین سرنوشتی داشت: او "گمراه" بود (نگاه کنید سورهٔ ۲۶، آیه ۲۰)، پیش از اینکه خدا خودش را به او در نزدیکی آن درختی که شعله گرفته بود، نشان دهد (برای نمونه سوره ۲۸، آیه ۲۹ و ۳۰). او از یک

پسر یهودی تنگدست به پسر فرعون فراروید<sup>(تبدیل شد)</sup> که ثروتمند بود و خدا خانه ای هم برای او فراهم آورد (برای نمونه سوره ۲۸، آیه ۷ تا ۱۳). ولی این امکان هم هست که هماهنگ با زندگینامه هایی که در سده نهم میلادی با الگو گرفتن از این آیه های قرآنی برای پیامبر عرب ها ساختند، منظور «مُحَمَّد» بوده باشد.

از آنجا که این سوره کمابیش قدیمی است، همانگونه که پیامدهای اخلاقی آمده در این سوره به آن اشاره میکنند، همانند بشارت دادن دربارهٔ مهربانی های خدا در سوره های مکی (بجای تهدید به کیفر و مجازات در سوره های مدینه ای)، و از آنجا که خود قرآن هیچ دلیلی نمیآورد که آدم دربارهٔ کسی دیگر گمانه زنی کند، در اینجا ناشوند<sup>(غیر محتمل)</sup> است که اشاره به پیامبر عرب ها شده باشد. از این دریچه، هماهنگ با شمار فراوان از موردهایی که در قرآن از «موسی» نام برده میشود، این سوره قرآن هم نمونه ای از اندیشه های انجیلی/توراتی در پیوند با شخص و سرنوشت «موسی» است که زندگیش «در اینجهان» بیشتر یک چالش بود، و از اینرو نوید خوشبختی در جهان دیگر به او داده میشود (نگاه کنید به سوره ۲۸، آیه ۳۷).

به دلیل کوتاه و نارسا بودن این گزاره، و دشواری برای شناسایی مخاطب آغازین این نوشته، نمیتوان به این پرسش پاسخ قطعی داد که منظور کدام پیامبر بوده است. ولی اگر آدم از دریچهٔ سنت نوشتاری و گزارش رسانی قرآن به این آیه نگاه کند، باید منظور «موسی» باشد، زیرا قرآن تنها دربارهٔ «موسی» داستان سرایی میکند، داستان هایی که برآزندهٔ سورهٔ ۹۳ هستند. به دلیل کهن بودن این سوره، «مُحَمَّد» نمیتواند پیامبر مورد نظر باشد؛ در بهترین حالت این انگاشت پذیر<sup>(قابل تصور)</sup> است که یک پیامبر (یا موعظه گر) عرب منظور این آیه بوده باشد که ما او را نمیشناسیم. ولی پذیرفتن این گمانه زنی هم دشوار است؛ پیش از همه برای اینکه در این نوشته هیچ پشتگرمی ندارد.

۱/۴/۲ دربارهٔ سورهٔ ۴۳، آیه های ۲۹ تا ۳۱

برای درک سورهٔ ۴۳، آیه های ۲۹ تا ۳۱ نیز با همین گرفتاری ها رو در روی میشوید. در اینجا سخن دربارهٔ فرستاده شدن یک "فرستاده ویژه" است (نگاه کنید به آیه ۳۰) که قرآن بر او نازل شده است (نگاه کنید به آیهٔ ۳۱). آنها که در پیرامون ایستاده بودند گفتند: "چرا این قرآن بر یک مرد توانمند (ثروتمند) که ساکن

یکی از این دو شهر (... است نازل نشده است؟" (نگاه کنید آیه ۳۱). بر پایه این آیه فرستاده خدا، آدم توانمندی نبوده است. اگر این فرستاده یک فرد عرب باشد و قرآن یک سروده مذهبی (به زبان عربی) و نه یک کتاب مقدس با قوانین دینی، پس میتوان نتیجه گیری کرد که در اینجا موعظه گر این کتاب یک فرد تاریخی است-حتی اگر نامی از او برده نشده باشد- و منظور «موسی» نیست، با آنکه سوره ۱۱، آیه ۹۶ به روشنی از «موسی» یاد میکند. به این پرسش نمیتوان به روشنی پاسخ داد که منظور از این دو شهری که درباره آنها گزارش شده است، کدام شهرها هستند. زیرا این دوشهری که «پارت (Paret)» مکه و طائف نامیده است، با تکیه به روایت هایی است که خیلی دیرتر نگارش شده اند.

۱/۴/۳ درباره سوره ۵۳، آیه های ۱ تا ۱۸ و سوره ۸۱ آیه های ۱۹ تا ۲۶

در قرآن سه «رویا» از پیامبر گزارش میشود. در این رویاها آموزه های پیامبر دامنه گسترده ای یافته اند-با آنکه گزارش ها و نوشته های قرآنی سوای این، هیچگاه بر بیان رویاها استوار نشده اند.

(۱) در سوره ۵۳، آیه های ۱ تا ۱۲ آمده است: پیامبر نگاه کرد "در حالی که او در افق اعلی بود" (آیه ۷)، همچنین نگاهش در مرز میان زمین و آسمان، به یک چیز "که سخت و نیرومند بود"، "۱۰ و او بر بنده خدا وحی را آشکار کرد."

(۲) در همان سوره ۵۳ ولی آیه های ۱۳ تا ۱۸ آمده است که پیامبر او را دید که "از کنار یک بوته خاردار" میآید (آیه ۱۴).

(۳) سوره ۸۱، آیه های ۱۹ تا ۲۶ میگوید که پیامبر دوباره یک فرستاده (فرشته) ستایش برانگیزی را میبیند ۱۹، نیرومند [که] پیش خداوند عرش، بلندپایه است ۲۰ (...)"... آشکار در افق" (آیه ۲۳).

این انگارش ها (تصویرات) بگونه کلی بیان شده اند، گفته هایی که از درونمایه (محتوا) بی بهره اند؛ ولی این انگارش ها رویهم رفته میخواهند این پیام را برسانند که موعظه گر در نزد خدا از قدرت بهره مند است. انگارش های ۱ و ۲ پیام دیگری را در بر ندارند. انگارش ۳ از یک فرستاده مهست (عالی) نام میبرد، یک فرشته که در نزد خدا نیرومند است.

به واژگونه آن برگردان از نوشته قرآنی که مترجم در پرائنز گذاشته است و یا مترجم بجای معنی اصلی نوشته، تفسیر درون پرائنز را پذیرفته است، راستی این است که در هیچ کجای این نوشته سخن درباره قرآن نیست، بلکه درباره وحی است (برای نمونه مترجم در سوره ۸۱، آیه ۲۵: از قرآن نام میبرد). همچنین درباره موعظه گر داده های بیشتری نمیدهد، بجز اینکه او دوبار «همشهری شما» نامیده شده است (سوره ۵۳، آیه ۲ و سوره ۸۱ آیه ۲۲). اگر در اینجا گفتگو درباره یک موعظه گر عرب است، باید او همشهری آن شنوندگان عرب باشد؛ ولی این نوشته داده های بیشتری را نمیدهد.

درباره جایگاه نمایان شدن وحی، دوبار سخن به میان میآید: "کاملا در بالای افق" (سوره ۵۳، آیه ۷ و سوره ۸۱، آیه ۲۳)، و یکبار «در کنار بوته خاردار (نزدیک سدر المنتهی) سوره ۵۳، آیه ۱۴. درخت سدر در گروه گیاهان با بوته های خاردار جای دارد، از اینر میتوان آنرا بوته خاردار نامید؛ با این ترجمه این نوشته میتواند به داستان «موسی» و آن بوته ای که آتش گرفته بود، اشاره کند، یک داستانی که در چند جای قرآن آمده است (برای نمونه سوره ۲۸، آیه ۲۹؛ سوره ۲۰، آیه ۱۰، سوره ۲۷، آیه ۷ و ۸) برپایه دیدگاه «کریستف لوکنبرگ» در اینجا نام بردن از «سدر» یا «بوته خاردار» یک ترجمه اشتباه است؛ ترجمه درست تر ولی "پرده" است. در این حالت منظور "پرده" میان آسمان و زمین است، همچنین ترجمه «...در بالای افق» (سوره ۵۳، آیه ۷ و سوره ۸۱، آیه ۲۳) نیز اشتباه است. با این بهینه سازی در ترجمه میتوان نتیجه گرفت که این آیه هیچ اشاره سرراست به «موسی» نکرده است.

قرآن در سوره ۵۳، آیه ۱۰ آن موعظه گر را بجای «همشهری»، خدمتکار خدا مینامد؛ و در سوره ۳۷، آیه ۱۲۲ قرآن بدینگونه از «موسی» یاد میکند. اگر در اینجا منظور «موسی» باشد، پس مخاطب او، در سخنرانش هنگامیکه میگوید «همشهری شما»، منظور یهودیان هستند.

اگر آدم این نوشته قرآنی را بدون توجه به تفسیرهایی بخواند که زندگینامه «مُحَمَّد» را سرچشمه اطلاعات شان کرده اند، بلکه تنها به خواندن خود قرآن بسنده کند، متوجه میشود که منظور «موسی» باید باشد، زیرا

او برای پشتگرمی دادن به گفته هایش، پیوسته شنوندگانش را به یک قدرتِ آسمانی ارجاع میداد. و قرآن نیز پیوسته تاکید میکند که از سوی خدا بر «موسی» وحی یا «کتاب» نازل کرده است.

همچنین سُخنی که در این پیوند در سورهٔ ۸۱، آیهٔ ۲۲ بیان شده است: "همشهری شما (... ديوانه نيست"، از نگاه قرآن سرزندی است که فرعون به «موسی» کرده است (سوره ۲۶، آیهٔ ۲۶)، و میتواند از این درچه به آن توجه شود.

چکیده: این سه انگارش<sup>(تصور یا رویا)</sup> آمده در قرآن با شایمندی در پیوند با «موسی» هستند و نه در پیوند با زندگینامه «مُحَمَّد» که در زمانِ شکل گرفتن این نوشته ها هنوز کسی آنرا نمیشناخت.

همانگونه که پیش از این گفته شد، این نكوهش که موعظه گر قرآن ديوانه است- یا گرفتار بیماری سرع است- هیچ پیوندی با زندگینامه «مُحَمَّد» ندارد، بلکه یک سرزندیِ رواند در پیوند با همهٔ پیامبران بوده است؛ این موارد در پیوند با «موسی» (سوره ۲۶، آیه ۲۷) یا با «یحیی» غسل دهنده ( Mt 11,18; Lk 7,33) و همچنین با «عیسی» (Joh 7,20; 8,48.49.52) پیش آمده اند-یک سرزندی که در پیوند با همهٔ پیامبران کاربرد داشته است.

۱/۴/۴ دربارهٔ سورهٔ ۱۰، آیهٔ ۱۶

یک امکان دیگر را که به زندگینامهٔ (موعظه گر) اشاره میکند، میتوان در سورهٔ ۱۰، آیهٔ ۱۶ پیدا کرد. نخست سخن دربارهٔ قرآن و خوانش آن است. سپس پیامبر میگوید: "من بخش بزرگی از زندگیم را در میان شما گذراندم، پیش از اینکه آن (قرآن) پدیدار شود." در این بخش از آیه انگاره<sup>(فرض)</sup> بر این است که قرآن وجود داشته است، بگونه ای که آنکس که سرچشمهٔ کتاب است، میگوید که او جوانیش را در میان آنها پشت سر گذاشته است. و این بخش از آیه میتواند آغازی برای دادنِ یک شخصیتِ تاریخی به پیامبر عرب ها باشد. همچنین این احساس پدیدار میشود که نگارشِ قرآن، یا کتاب، در زمان او پایان یافته است. همچنین در اینجا مسئله عبارت از نسبت دادنِ قرآن به پیامبر پس از مرگ او است، یعنی به وجود کسیکه نخستین پیام



رسانش بوده است؛ و بدینسان بزودی دربارهٔ زمانِ کامل شدن قرآن اندیشه شد. و در سدهٔ نهم میلادی زمان کامل شدن قرآن به زمان «عثمان» منتقل شد.

براستی نوشته های قرآنی هیچ سند قابل اطمینان دربارهٔ زندگی «مُحَمَّد» ارایه نمیکنند. همچنین گزارش های راز آمیز قرآن از نبردهایی که «جایگاهشان روشن نیست»، بیشتر هماهنگ هستند با گزارش هایی دربارهٔ نبردهای بی پایان از کتاب شبیه -انجیلی (Syriac Apocalypse of Baruch) که در سوریه نگارش شده است. نُخست در سدهٔ نهم میلادی برخی از اشاره های کوتاه در گزارش های این کتاب انگیزه ای برای ساختن افسانهٔ غزوه های پیامبر و افزودن آنها به زندگینامه «مُحَمَّد» شدند.

از نوشته های قرآنی که نگارش آنها در یک چهارچوب زمانی تازه تر جای داده میشوند، میتوان برداشت کرد که منظور از آن موعظه گر نوشته های قرآنی، پیامبر عرب ها باشد. این گمانه زنی تکیه به چندین آیه در قرآن دارد (برای نمونه سورهٔ ۴۶، آیه ۱۲؛ سورهٔ ۲۶ آیه های ۱۹۵ تا ۱۹۹). اکنون این پرسش پیش میآید که منظور از «عرب» چیست.<sup>۲۱</sup> ولی در اینجا هیچ تفاوتی نمیکند که واژهٔ «عرب» یا زبان «گویا (مُبین)» چگونه باید تفسیر بشود، در اینجا سخن دربارهٔ یک پیامبری است که هیچ همانندی با پیامبران انجیلی و توراتی ندارد. این فرآیند دادن یک شخصیت تاریخی به پیامبر عرب ها بیگمان تنها یکبار، آنهم در سورهٔ ۳۹، آیهٔ ۴۰ با نام «مُحَمَّد» گره خورده است.

## ۱,۵ آیا در قرآن اشاره های ویژه به شبهه جزیره عربستان وجود دارد؟

نوشته های قرآنی هیچ پیوندی با آن نام ها نشان نمیدهند که در زندگینامه هایی که در زمان های دیرتر برای «مُحَمَّد» نگاشته شدند، از آنها یاد شده است. «مُحَمَّد» باید در مکه زایید شده باشد؛ و در مکه و مدینه، سپس دوباره در مدینه خودش را در نماگاه همگانی<sup>(انظار عمومی)</sup> نشان داده باشد؛ ولی در هیچ کجای قرآن نمیتوان چنین نتیجه گیری را کرد. «مُحَمَّد» باید در سال ۶۲۲ میلادی از مکه به مدینه هجرت کرده باشد؛ قرآن هیچ اشاره ای به چنین رویدادی نمیکند، نه حتی یکبار ناراسته. آن پیرامون جغرافیایی که قرآن به آن اشاره میکند، کجاست؟

در قرآن یکبار از «دره مکه» (سوره ۴۸، آیه ۲۴) نام برده شده است. اگر چنین نامی در نخستین نوشته های قرآنی که به نسل های سپسین منتقل شدند، وجود داشته است، و نه اینکه سپس تر بدست یک رونوشت بردار از کتاب های «مقدس» به نوشته قرآنی افزوده شده باشد، منظور از «دره مکه» نام یک «شهر» بوده است، سوای این، این نوشته بایستیکه خیلی دیرتر نگارش شده باشد، یعنی نزدیک به زمان هارون الرشید<sup>۲۲</sup>. به هر روی در هیچ جای دیگر قرآن از «مکه» نام برده نمیشود و یا در پیوند با پیامبر به آن اشاره ای نمیشود.

ولی این پرسش همچنان بی پاسخ میماند: آیا در اینجا منظور از «مکه» آن شهری است که در شبهه جزیره عربستان است که سوای این هیچ نقش مهمی در قرآن بازی نمیکند؟ کتابی به نام «گذشتهنگاری بیزانس/عربستان» که از نیمه دوم سده هشتم میلادی سرچشمه میگیرد، رویداد های تاریخی را تا سال ۷۵۴ میلادی پیگیری میکند. در این کتاب در پیوند با رویدادهای عربستان آمده است که «عبدالملک» به جنگ «عبدالله» رفت. «عبدالله» چندین بار با پدرش جنگید، آخرین بار "در مکه، در نزدیکی خانه ابراهیم، همانگونه که عرب ها باور دارند که این خانه جایی در میان «اور (زادگاه ابراهیم در عراق)» و «کاراس (شهری در میانرودان)» جای دارد که جایگاه یک بیابان خشک است"<sup>۲۳</sup>. این کتاب که پشتگرم به بُنمایه های<sup>(منابع)</sup> گمنام و غیر اسپانیایی است، شاید کهن ترین نمونه ای باشد که با نام بردن از «مکه» آنرا با ابراهیم پیوند میدهد؛ با اینهمه این «مکه» در عربستان سعودی نیست، بلکه در جایی در «میانرودان» قرار دارد. مهم این است که نام «کاراس (Carras)» نگارش لاتینی نامی است که به یونانی «کارهائه (Carrhae)» گویند. و «کارهائه» نیز نگارش یونانی نام «حران (شهری در عراق)» است. به سخن دیگر، «خانه ابراهیم» در جایی میان شهر «اور (زادگاه ابراهیم)» و شهر «حران» قرار دارد، یعنی در شهر سامرا (عراق)<sup>۲۴</sup>.

اینکه «خانه ابراهیم» در جایی در شهر «سامرا» قرار دارد، هم با حکایت های انجیلی درباره «ابراهیم» سازگار است و هم بازتاب دهنده خاستگاه کهن ترین نوشته های قرآنی است. و اگر باور پذیر باشد که «خانه

ابراهیم» در جایی در میانرودان است، این شایمندی<sup>(احتمال)</sup> وجود دارد که در قرآن از «مکه» خیلی زودتر هم نام برده شده باشد، ولی این «مکه» هیچ پیوندی با آن «مکه» در شبهه جزیره عربستان نداشته باشد.

۱/۵/۲ مدینه

بسیاری از مفسران بر این باورند که نام «مدینه» (شهر پیامبر) نخست در سوره ۶۳، آیه ۸ نمایان میشود. به هر روی، «پارت (Paret)» در ترجمه قرآن این واژه را «شهر» معنی میکند ولی در پارانتر آنرا برابر با «مدینه» نشان میدهد: "اگر ما (...) به شهر (یعنی مدینه) بازگردیم..."

در دو آیه دیگر قرآن نام «مدینه» نمایان میشوند: سوره ۹، آیه ۱۰۱ و سوره ۹، آیه ۱۲۰؛ «پارت» در این دو جا این نام را بگونه شایسته «مدینه» معنی میکند. با اینهمه مدینه از نیمه سده هشتم میلادی، به سخن دیگر خیلی پیش از مکه، از آن گستره ای<sup>(قلمرویی)</sup> شده بود، که سنت و فرهنگ قرآنی نقش پر رنگی یافته بود.

چیزیکه جلب توجه میکند، این است که در همه جاهای قرآن که نام «مدینه» آشکار میشود، یک ویژگی منفی با این نام گره خورده است. در سوره ۹، آیه ۱۰۱ و آیه ۱۲۰ سخنان خوبی در پیوند با عرب های بادیه نشین یا «عرب های بیابانی» گفته نمیشود. این سنجش از اینرو با اهمیت است که در حدیث های اسلامی پیوسته به خوبی از شهر مدینه یاد میشود. اینگونه بنگر میاید که برنامه ساختن پرستشگاه در «مدینه» بیدرنگ با پیشوازی<sup>(استقبال)</sup> «بادیه نشینان (...)» در پیرامون شما (سوره ۹ آیه ۱۰۱) یا «شهروندان مدینه و بادیه نشینان» (سوره ۹، آیه ۱۲۰) رو برو نشده است.

۱/۵/۳ بکا

در سوره ۳، آیه ۹۶ و ۹۷ گفته میشود: "۹۶ نخستین خانه خدا، که برای انسان ها ساخته شد، در «بکا» (یعنی «مکه») است...۹۷... این جایگاه مقدس ابراهیم است". تنها به دلیل اشاره ای که این آیه به «ابراهیم» دارد، «پارت (Paret)» همانگونه که از زمان «تبری» رسم است، «بکا» را «مکه» تفسیر میکند، با آنکه در زبان عربی اینگونه جابجا شدن وات ها<sup>(حروف)</sup> از «م» به «ب» غیر عادی و نارواست. آدم باید بپذیرد که «بکا»، «مکه» نیست. ولی از سوی دیگر تاکنون هیچ شهری با چنین نامی شناخته نشده است، مگر اینکه آدم

اینگونه گمان پردازی کند (speculate) که «بکا» یک اشاره ای به شهر «بعلبک» در لبنان دارد که شاید در آنجا در دوران پیش از اسلام یک پرستشگاهی برای الله وجود داشته است.

معنی این واژه راز آمیز چیست؟ «کریستوف لوکزنبرگ» با اشاره به ریشه بُنیادین یک کارواژه<sup>(فعل)</sup> سریانی/آرامی، سوره ۳، آیه ۹۶ را اینگونه ترجمه می‌کند: "نخستین پرستگاه مقدسی که برای انسان ها برپا شد، آن بنایی است که او چهارچوبش (چهار دیواریش) را به نام یک جایگاه مقدس و (ناحیه) خُجسته و پلکانی راستین (به سوی آسمان) برای انسان ها تعیین کرد". «کریستوف لوکزنبرگ» بدینگونه ادامه می‌دهد: "درستی این خوانش به کمک آیه ۹۷ (آیه سپسین) تایید میشود، بدینسان که در اینجا گفته میشود که اقامتگاه (... ابراهیم در این ناحیه است: ... و هرکس که به آنجا اندر شود، از او نگهداری میشود"<sup>۲۶</sup>. متن آیه با ترجمه «لوکزنبرگ» همخوانی دارد. بنابر این، میتوان اینچنین نتیجه گرفت که «بکا» نه یک نینگ<sup>(منطقه)</sup> و نه «مکه»، بلکه یک ناحیه بسته و مقدس در یک جایی.

۱،۵،۴ کعبه

دوبار بیان نام «کعبه» در نوشته های بهم پیوسته قرآنی، میتوانند اشاره دقیقی به جاه های ویژه ای باشند (سوره ۵، آیه های ۹۵ و ۹۷). سوای این در قرآن پرستشگاه های مقدس نامیده نمیشوند، بلکه قرآن به یک نگیزش فراگیر<sup>(تشریح کلی)</sup> بسنده میکند: «خانه»، «جایگاهی برای درون نگری انسان ها (بازگشت انسان ها به اندرون خودشان)» و «جایگاه ابراهیم» به عنوان «پرستشگاه» (سوره ۲، آیه ۱۲۵)؛ «خانه (ارجمند یا گرامی)» (سوره ۲۲، آیه ۲۹)؛ «خانه مقدس» (سوره ۱۴، آیه ۳۷)؛ «پرستشگاه های مقدس» (سوره ۴۸، آیه ۲۷). و قرآن اکثرا همراه با بیان نام این پرستشگاه ها درباره آیین ها و مراسمی که در پیوند با این پرستشگاه ها هستند، گزارش میدهد. ولی افسوسمندان جایگاه این خانه ها روشن نیست؛ و این مشکل همچنین در پیوند با «کعبه» صادق است، زیرا در سوره ۵، آیه ۹۵ و ۹۷ دقیقا نمیگوید که این «کعبه» کجاست.

اکنون این پرسش پیش میاید که آیا منظور قرآن از پرستشگاه یا «کعبه» همان خانه «کعبه» در «مکه» است، آیا باید «جایگاه ابراهیم» را در «مکه» جستجو کرد؟ با اینهمه در خاورمیانه کعبه های دیگری هم

وجود داشتند که برپایه آیین ها و مراسم آن زمان زیارت کنندگان پیرامون آنها دور میزدند، و از این دریچه، قرآن هیچ پیوندی برای گمانه زنی با «مکه» بدست نمیدهد. در یک تاریخ نگاری (مسیحی) سوریه ای که در میان سال های ۶۷۰ و ۶۸۰ میلادی در جنوب عراق نگارش شده است، گفته میشود که هیچکس نمیداند که کجا باید «خانه ابراهیم» را یافت.<sup>۲۷</sup>

براستی که این تئوری که میگوید «خانه ابراهیم» را باید در «مکه» در شبهه جزیره عربستان یافت، ماجراجویانه است. ولی از آنجا که عرب ها خودشان را فرزندان اسماعیل میدانند، این انگاشت های (تصورات) مذهبی قابل درک هستند. تنها اینکه: قرآن هیچ سندی در تایید اینگونه انگاشت ها نمیدهد، بلکه سرچشمه چنین تصوراتی تنها روایت های سده نهم میلادی هستند. اگر ما آن تاریخ نگاری اسپانیایی را که در بالا به آن استناد شد، بپذیریم و «مکه» را در میانرودان بانگاریم، هیچ تناقضی در گزارش های جغرافیایی انجیلی پدید نخواهد آمد، و جایگاه «خانه ابراهیم» در میانرودان خواهد بود یا اگر بخواهیم دقیق تر بگویم در شهر سامره (عراق).

۱,۵,۵ جهت نیایش (قبله)

در قرآن آیه هایی هست که میگویند اگر رفتار مومن در برابر خدا درست باشد، جهت قبله اهمیتی ندارد (سوره ۲، آیه ۱۷۷؛ سوره ۲ آیه ۱۴۸ و شاید سوره ۷، آیه ۲۹). ولی در جاهای دیگر بر اهمیت نگهداری از جهت قبله (از سوی کسانی که به قرآن باور دارند) پافشاری میکند (سوره ۲، آیه ۱۴۵؛ سوره ۲ آیه ۱۴۲ و ۱۴۳).

در سوره ۲ در سه جا از پیامبر خواسته میشود (هنگام نماز) چهره اش را «به سوی پرستشگاه مقدس» بچرخاند؛ «رودی پارت (R. Paret)» در ترجمه قرآن پیوسته پس از واژه «پرستشگاه» با باز کردن یک پرانتز از «مکه» نام میبرد. قرآن با بیان «جهت قبله» اشاره به یک دگرگونی در آن راستایی میکند که تاکنون رسم بوده است (سوره ۲، آیه ۱۴۲).

سوره ۲ قرآن (و سوره ۷، آیه ۲۹) که در آن همه گزارش‌ها دربارهٔ قبله وجود دارند، یک گردآیه ای (مجموعه ای) است از بیشینه گزارش‌هایی که خیلی دیر تر نگارش شده اند، و هیچ پیوندی هم باهمدیگر ندارند. اکنون این امکان هست که منظور این سوره -که از اهمیت نداشتن جهت قبله سخن میگوید- از «پرستشگاه مقدس»، پیوسته مکه باشد، چنانچه ما جدول زمانی این گزاره را به زمان هارون الرشید نزدیک کنیم، که «مکه» را به یک زیارتگاه بزرگ گسترش داد. این گمانه زنی امکان پذیر است و اینگونه میتواند بیشتر روشن شود که در آن زمان برای هر شنونده و یا خواننده، عادی بود که منظور از «پرستشگاه مقدس» مکه باشد.

به هر روی هماهنگ کردن این گزاره‌ها دشوار است: سوره ۲، آیه ۱۴۲ و ۱۴۳ دربارهٔ یک جهت قبله سخن میگوید: "که تو (تاکنون) نگهداشته ای" و "آنها (پیروان پیامبر) تاکنون آنرا پاسداشته اند"، و اکنون دگرگون میشود. ولی همچنین دلیل پذیرفته شدن جهت این قبله که تا امروز مرسوم بود، این بود "تا روشن شود که چه کسی از پیامبر پیروی میکند، و چه کسی جهت دیگری را برمیگزیند (و مرتد میشود)". این دگرگون شدن جهت قبله، سبب شکل گرفتن این گمانه زنی شد که انگار گزینش این جهت قبله در اختلاف با (دیگر) مسیحیان، تنها ویژه جنبش قرآنی بوده باشد. هماهنگ با آنچه که گفته شد، (هم اکنون) مسئله عبارت است از تعیین کردن جهت قبله برای بار دوم است، قبله ای تازه که همانند قبله پیشین متفاوت از قبله دیگر مسیحیان است. اکنون این پرسش پیش میآید: چرا یک فرمان تازه برای دگرگون کردن قبله وجود دارد (سوره ۲، آیه ۱۴۴): "از اینرو ما میخواهیم تو را (هم اکنون) به سوی یک قبله (تازه) ره نمایم، که تو با خرسندی آنرا خواهی پذیرفت،" آیا معنی این آیه چرخش به سوی پرستشگاه مقدس است؟ هنگامیکه جهت نخستین قبله پیروان جنبش قرآنی متفاوت از جهت قبله دیگر (مسیحیان) بوده است، میبایستیکه بسنده باشد؛ پس چرا دوباره یک جهت تازه؟ این گزاره‌ها زمانی میتوانند دارای معنی باشند که ما بپذیریم که در سدهٔ هفتم و هشتم میلادی مهرباب<sup>(محراب)</sup> همهٔ کلیساهای مسیحی به سوی خاور ساخته شده بودند [برای نمونه کلیسای عیسی مسیح در بتلهم (Church of Nativity) کلیسای «هاگیا سوفیا» در ترکیه، و کلیساهای شمال سوریه]<sup>۲۸</sup>. و دیگر اینکه در کلیساهای مسیحیان به سوی خاور نیایش میکردند. با شایمندی<sup>(احتمال)</sup> جهت نخستین قبله جنبش قرآنی، در زمان عبدالملک، به سوی اورشلیم بوده است، و

پیرامونِ پایانِ سدهٔ هشتمِ میلادی جهتِ قبلهٔ آنها به سوی مکه دگرگون شده است. این شایمندی‌ها تصور پذیر هستند، ولی قاطع نیستند، زیرا آیه‌های قرآن روشن نیستند. اگر این شایمندی‌ها دُرست باشند، میتوان نتیجه‌گیری کرد که تازه‌ترین آیه‌های قرآن زمانی نگارش شدند که «مکه» کانونِ مینویی<sup>(معنوی)</sup> جنبشِ قرآنی شده بود.

#### ۱،۵،۶ کیفرهای افسانه‌ای

در قرآن حکایت‌های فراوانی از انجیل و تورات و دیگر بُنمایه‌ها (گنجینه‌های داستانی کهن عربستان<sup>۲۹</sup>) وجود دارند، که از یک الگوی تکراری پیروی میکنند: خدا یک پیامبری را به یک شهری برای راهنمایی یک قبیله یا ملتی میفرستد. و به دلیل اینکه آن مردم آن پیامبر را نمیپذیرند، خدا آنها را نابود میکند؛ گاهی با اندکی تفاوت در بیان داستان، افزوده میشود که آن پیامبر و بخشی از مردم که به او ایمان آورده بودند، نجات مییابند. قرآن برای زنده کردنِ یادۀ<sup>(حافظهٔ)</sup> مردم به این افسانه‌ها اشاره میکند، به سُنخِ دیگر، این افسانه‌ها بگونه‌ای بازگویی میشوند که انگار شنوندگان با آنها آشنا هستند. با شایمندی این افسانه‌ها پیش از اینکه بخشی از نوشته‌های قرآنی شوند، در یک مجموعهٔ دیگر گردآوری شده بودند. در این کیفرهای افسانه‌ای، سوای دیگر افسانه‌های قرآنی که در آنها نام و نشان رویدادها روشن نیست، نام فرستاده و قبیله‌ها و شهرها، یعنی نام جاهایی که این رویدادها پیش آمده‌اند، بیان میشوند. در اینجا داستان‌های قرآنی که از نوشته‌های تورات و انجیل سرچشمه گرفته‌اند برای ما آشنا هستند، ولی آن داستان‌های قرآنی که سرچشمه در «گنجینه‌های داستانی عربستان» دارند، همیشه برای ما روشن نیستند. نتیجهٔ راستی آزمایی برخی از این داستان‌ها نشان داده است که برخی از این حکایت‌ها برآستی گزارش‌های تاریخی هستند<sup>۳۰</sup>؛ و این داستان‌ها دربارهٔ بدآمدهایی (catastrophe) گزارش میکنند که سده‌ها پیش از پیدایش قرآن، برآستی روی داده‌اند ولی سپس به این رویدادها نقش و نگار مذهبی داده‌اند. آن داستان‌هایی که قابل راستی آزمایی هستند ولی توراتی/انجیلی نیستند، سرچشمه در نیسنگ<sup>(منطقه)</sup> نبطی‌ها/مدیانتر (Midianiter یک قوم یهودی) در شمال باختری عربستان دارند. بنگر می‌آید که این داستان‌ها در یک زمانی به قرآن راه پیدا کرده باشند. گام نُخست در پذیرش این داستان‌ها در قرآن میتواند با پایه‌گذاری



فرمانروایی «عرب‌ها» و فرّنشینی «معاویه» آغاز شده باشد و به دنبال آن با روی کار آمدن «عبدال‌مک»، جنبش قرآنی در بخش باختری سوریه گسترده شده باشد. این حکایت‌هایی که از «دوران پیش از اسلام» سرچشمه میگیرند و در قرآن پذیرفته شده اند، داده‌هایی را درباره‌ی نیسنگ‌هایی میدهند که این رویدادها در آنجاها پیش آمده اند، ولی هیچ چیزی درباره‌ی جایگاه جغرافیایی موعظه‌های قرآنی نمیگویند.

## ۱،۶ چکیده

اشاره‌های کم در قرآن به نیسنگ‌ها، شهرها و سرزمین‌ها هیچ پایه و اساسی برای پیوند زدن موعظه‌ها و داده‌های این کتاب با نیسنگ‌شبهه جزیره عربستان بدست نمیدهد. بگونه‌ی نابهنجار پیرامون جغرافیایی گزاره‌های قرآنی ناروشن هستند؛ این نوشته‌ها میتوانند در سراسر نیسنگ سوریه ای/عربی که همه‌ی خاورمیانه را در بر میگیرد، پدیدار شده باشند.

شاید بتوان از راه پژوهش‌های زبانی/تاریخی در قرآن، برای نمونه در راستای روشن کردن تاثیر زبان پارسی و سوریه ای بر قرآن و پنداشت‌های این مردمان از این کتاب، درباره‌ی قرآن داده‌های دقیق تری بدست آورد. همچنین از راه روشن کردن زمان زده شدن سکه‌های یافت شده از این دوران و جایگاه ضرب آنها که آغاز پیدایش جنبش قرآنی و انگیزه‌های گسترش آن را مستند میسازند، میتوان پرتوانی روشن بر این بخش تاریک از تاریخ انداخت.

با یک نگاه پژوهشگرانه به قرآن و از راه ذره بین گذاشتن آن بخش‌های قرآن که دیرتر نگارش شده اند، میتوان فرآیند تاریخی شدن یک پاژنام<sup>(صفت)</sup> ستایش‌کننده به نام «مُحَمَّد»، به یک پیامبر عرب را بازسازی کرد. این بخش‌های تازه نگاشته شده قرآن نشان میدهند که یک موعظه گر در پس موعظه‌های قرآن عربی ایستاده است-هنوز بدون جدا شدن از مسیحیت (با آنکه این جنبش خودش را از دیگر کیش‌های مسیحی جدا ساخته است). نشانه‌ی پایان یافتن فرآیند تاریخی شدن یک پیامبر عرب به نام «مُحَمَّد» را میتوان بیگمان در یک بخش از قرآن (سوره ۳۳، آیه ۴۰) یافت؛ در آنجا یک سنت همسرگزینی افشا میشود که هیچ هماهنگی با آیین زناشویی در مسیحیت ندارد. ولی همچنین در دوره‌ی پایانی گردآوری نوشته‌های قرآنی،

بدون نام بُردن از پیامبر عرب ها، او دارای یک خودسالاری<sup>(استقلال)</sup> تازه در برابر یهودی ها و مسیحی ها شده، و قرآن با تورات و انجیل برابر- یا برتر دانسته میشود. با اینهمه در این فرآیند تاریخی شدن پیامبر عرب ها هیچ نشانه ای از جایگاه جغرافیایی او در شبهه جزیره عربستان وجود ندارد.

در پایان این نوشته پژوهشی من توانستم از راه اینترنت یک مقاله ای را از خانم «پاتریسیا کرون ( Patricia Crone)» بخوانم<sup>۳۱</sup>. او با اشاره به مشکلاتی در پیوند با یافتن نشانه هایی از زندگی «مُحَمَّد» در شبهه جزیره عربستان [جایی در میان منطقه پژوهش نشده «The middle (of Arabia) was terra incognita»] یا در «مکه» که در آن زمان هنوز ناشناخته بود، میگوید: "رویهم رفته، ما هیچ پیوندی میان پیامبر و پیام او نمیابیم"؛ خانم «پاتریسیا کرون» برای شناسایی جایگاه پیامبر عرب ها پیشنهاد میکند که «نیسنگ دریای مُرده (در اردن) باید جایگاه همه رویدادها در جنبش قرآنی باشد»<sup>۳۲</sup>.

به هر روی این نوشته کوششی بود تا یک نگاه انتقادی/پژوهشی به فرآیند پیدایش قرآن و پیامبر عرب ها افکنده شود- که در دانش اسلام شناسی استثناء است- اگرچه «پاتریسیا کرون» (از روی اشتباه) به دلیل استناد به بُنمایه های مسیحی<sup>۳۳</sup>، به تاریخی بودن شخصیت «مُحَمَّد» باور دارد<sup>۳۴</sup>.

## یادداشت ها ۱.۷

- Aphrahat, *Unterweisungen*. Erster und Zweiter Teilband. Aus dem Syrischen übersetzt und eingeleitet von Peter Bruns (Fontes Christiani, Bd. 5/1 und 5/2) Freiburg, Basel, Wien u.a. 1991
- Crone, Patricia, *What do we actually know about Mohammed?*. Mit Datum vom 31.08.06 unter [www.openDemocracy.net](http://www.openDemocracy.net).
- *Die dunklen Anfänge. Neue Forschungen zur Entstehung und frühen Geschichte des Islam*, hrsg. von Karl-Heinz Ohlig, und Gerd-Rüdiger Puin, Berlin 2005, 22006
- Diodor von Tarsus, *Fragmente bei Leontius, Contra Nestorium et Eutychem 3* (griechisch: MPG 86, 1, 1865, 1388 A)
- Diodor von Tarsus, *Fragmente 11, 13, 15, 18, 29* (Syrisch und deutsch: Rudolf Abramowski, *Der theologische Nachlass des Diodor von Tarsus*, in: ZNW 42, 1949, 31, 33, 37, 47)
- Ibn Saad, *Kitab al-tabarakat al-kabir*, Arabische Edition, Karachi (Pakistan) 1967; arabisch (mit deutschem Kommentar): Ibn Saad. *Biographien Muhammeds, seiner Gefährten und der späteren Träger des Islams bis zum Jahre 230 der Flucht*, Bd. 1, Theil I: *Biographie Muhammeds bis zur Flucht*, hrsg. von E. Mittwoch, Leiden 1905, und Theil II: *Biographie Muhammed's. Ereignisse seiner medinischen Zeit, Personalbeschreibung und Lebensgewohnheiten*, hrsg. von E. Mittwoch und E. Sachau, Leiden 1917
- Isidor, *Geschichte der Goten, Wandalen und Sueben*, Add.(itamenta) IV.V: *Continuatio Byzantina Arabica a. DCCXLI*, zu:

Isidori iunioris episcopi Hispalensis historia Gothorum Wandalorum Sueborum ad a. DCXXIV, in: Monumenta **Vom muhammad Jesus zum Propheten der Araber**

- Ohlig, Karl-Heinz, Fundamentalchristologie. Im Spannungsfeld von Christentum und Kultur, München 1986 **Vom muhammad Jesus zum Propheten der Araber**

Germaniae historica, tomus XI: Chronicorum minorum saec. IV, V, VI, VII, Vol. II: Chronica minora, edidit Theodorus Mommsen, Berlin 1844, 323-369

- Johannes Damascenus, Über die Häresien, Liber de haeresibus opera polemica, in: Die Schriften des Johannes von Damaskus, Bd. IV, hrsg. von Bonifatius Kolter (PTS 22), Berlin, New York 1981, haer. 100, 60-67

- Kettenhofen, Erich, Deportations II. In the Parthian and Sasanian Periods, in: Encyclopaedia Iranica (ed. by Eshan Yarshater), Volume VII, Fascile 3, Costa Mesa (California, USA) 1994, 298-308

- Khoury, Axel Theodor, Muhammad, in: Ders., Ludwig Hagemann, Peter Heine, Islam-Lexikon. Geschichte - Ideen - Gestalten, Bd. 3, Freiburg, Basel, Wien 1991, 543-566

- Koran, der, deutsche Übersetzung: Der Koran. Übersetzung von Rudi Paret, Stuttgart 1924

- Koran, der, deutsche Übersetzung: Koran. Aus dem Arabischen übertragen von Max Henning, Stuttgart 1973
- Luxenberg, Chr., Die syro-aramäische Lesart des Koran. Ein Beitrag zur Entschlüsselung der Koransprache, Berlin 2004
- Luxenberg, Christoph, Neudeutung der arabischen Inschrift im Felsendom zu Jerusalem, in: Die dunklen Anfänge, a.a.O. 124-147
- Nevo, Yehuda D. and Judith Koren, Crossroads to Islam. The Origins of the Arab Religion and the Arab State, Amherst, New York 2003
  
- Ohlig, Karl-Heinz, Hinweise auf eine neue Religion in der christlichen Literatur „unter islamischer Herrschaft“?
- Ohlig, Karl-Heinz, Weltreligion Islam. Eine Einführung, Mainz, Luzern 2000
- Paret, Rudi, Der Koran als Geschichtsquelle, in: Der Islam 37, 1961, 24-42
- Paret, Rudi, Mohammed und der Koran. Geschichte und Verkündigung des arabischen Propheten, Stuttgart, Berlin, Köln, Mainz 1957
- Paul von Samosata (gest. nach 272), Fragmente aus dem Synodalbrief (nach 268), Nr.5 (Friedrich Loofs, Paulus von Samosata. Eine Untersuchung zur altkirchlichen Literatur- und Dogmengeschichte, Leipzig 1924)

- Paul von Samosata, Akten der Disputation mit dem Presbyter Malchion, Nr. 8 (268; griechisch und deutsch: F. Loofs, ebd. 337)
  - Popp, Volker, Die frühe Islamgeschichte nach inschriftlichen und numismatischen Zeugnissen, in: Die dunklen Anfänge, a.a.O. 16-123
  - Popp, Volker, Von Ugarit nach Samarra. Eine archäologische Reise auf den Spuren Ernst Herzfelds (in diesem Sammelband)
  - Puin, Gerd-Rüdiger, Leuke Kome / Layka, die Anser / Ashab al-Rass und andere vorislamische Namen im Koran, in: Die dunklen Anfänge, a.a.O. 317-340
  - Puin, Gerd-Rüdiger, Über die Bedeutung der ältesten Koranfragmente aus Sanaa (Jemen) für die Orthographiegeschichte des Korans, in: Hans-Caspar Graf von Bothmer, Karl-Heinz Ohlig, Gerd-Rüdiger Puin, Neue Wege der Koranforschung, magazin forschung (Universität des Saarlandes)1, 1999, 37-40.46 Vom muhammad Jesus zum Propheten der Araber
- 68
- Reinink, G.J., Die syrische Apokalypse des Pseudo-Methodius, übers. von G.J. Reinink (Corpus Christianorum Orientalium, Vol. 541)
  - Sprenger, A., Das Leben und die Lehre des Mohammad nach bisher grösstentheils unbenutzten Quellen, Erster Band, Berlin 21869
  - Syrische Danielapokalypse. Deutsche Übersetzung und Einleitung: Matthias Henze, Apokalypsen und Testamente. Syrische

Danielapokalypse (Jüdische Schriften aus hellenistisch-römischer Zeit, Bd. 1, Lieferung 4), Gütersloh 2006

- Theodor von Mopsuestia, aus von Cyrill verurteilten Thesen (Mansi 4, 45 [219])

- Watt, Montgomery W. / Alford T. Welch, Der Islam. I Mohammed und die Frühzeit - Islamisches Recht - Religiöses Leben (übers. aus dem Englischen von Sylvia Höfer, Die Religionen der Menschheit, hrsg. von Christel Matthias Schröder, Bd. 25,1), Stuttgart, Berlin, Köln, Mainz 1980

- Zaehner, R.C., Zurvan. A Zoroastrian Dilemma, Oxford 1955

- Zoepel, F., Ostung. II. Im Christentum, in: LThK2 1992, 1294, 1294.1295

1 Die im Folgenden angeführten Zitate aus dem Koran geben die Übersetzung Rudi Paret wieder: Der Koran. Übersetzung von Rudi Paret, Stuttgart 1994.

2 Vgl. Chr. Luxenberg, Neudeutung der arabischen Inschrift im Felsendom zu Jerusalem, a.a.O.

3 Y.D. Nevo und J. Koren, Crossroads to Islam, a.a.O. 265.

4 Vgl. hierzu Christoph Luxenberg, Die syro-aramäische Lesart des Koran. Ein Beitrag zur Entschlüsselung der Koransprache, Berlin 2004, 81-86.

5 Der Koran. Aus dem Arabischen übertragen von Max Henning, Stuttgart 1973. Vom muhammad Jesus zum Propheten der Araber



6 R. Paret übersetzt „Verpflichtung“ statt „Bund“, so dass der biblische Kontext nicht zu erkennen ist.

7 Vgl. S. 2,89: „Und als (nun) von Gott eine Schrift (d.h. der Koran) zu ihm kam, die das bestätigte, was ihnen (an Offenbarung bereits) vorlag ..., als nun das, was sie (der Sache nach bereits) kannten, (in einer neuen Offenbarung) zu ihnen kam, da glaubten sie nicht daran.“ Laut R. Paret sind die Juden angesprochen; aber vorher, in V. 87, ist von Mose und Jesus die Rede, so dass der Unglaube von beiden, Juden und Christen, ausgesagt ist.

8 Vgl. z.B. S. 2,136: „Wir glauben an Gott und (an das), was (als Offenbarung) zu uns, und was zu Abraham, Ismael, Jakob und den Stämmen (Israels) herabgesandt worden ist, und was Mose und Jesus und die Propheten von ihrem Herrn erhalten haben, ohne dass wir bei einem von ihnen (den anderen gegenüber) einen Unterschied machen ...“.

9 Vgl. Gen 12-25. V. Popp ordnet den Rückgriff auf Abraham schon in die frühe Zeit dieser Bewegung ein. Dies trifft für viele Aspekte zu; so wird z.B. schon in Sure 87, 18.19 von „18 den früheren (w. ersten Blättern (der Offenbarungsschrift), 19 den Blättern von Abraham und Mose“ gesprochen. Der systematische heilsgeschichtliche Rückbezug scheint allerdings erst nach der Ausbildung des Islam und somit in späteren Suren gegeben zu sein.

10 Vgl. u. Verf., Hinweise auf eine neue Religion in der christlichen Literatur „unter islamischer Herrschaft“ ?, 2.3.

11 Vgl. hierzu Gerd-Rüdiger Puin, Über die Bedeutung der ältesten Koranfragmente aus Sanaa (Jemen) für die Orthographiegeschichte des Korans, in: Hans-Caspar Graf von Bothmer, Karl-Heinz Ohlig, Gerd-Rüdiger Puin, Neue Vom muhammad Jesus zum Propheten der Araber

70

Wege der Koranforschung, magazin forschung (Universität des Saarlandes)<sup>1</sup>, 1999, 39.40 (ganz: 37-40.46).

12 Es muss betont werden, dass der Begriff „Religion“ erst in der europäischen Neuzeit geschaffen wurde und hier nur zur religionswissenschaftlichen Kategorisierung, nicht als Übersetzung koranischer Begriffe genutzt wird.

13 In der Übersetzung von Max Henning, a.a.O. 80, als Verse 138.139 gezählt.

14 In Vers 145 heißt es, mehr allgemein: „Keiner kann sterben, außer ...“. Bei „Keiner“ müsste wohl ergänzt werden: wie Jesus (V. 144) oder weitere Gesandten oder Propheten, deren Tod im folgenden Vers 146 erwähnt wird.

15 Axel Theodor Khoury, Muhammad, in: Ders., Ludwig Hagemann, Peter Heine, Islam-Lexikon. Geschichte - Ideen - Gestalten, Bd. 3, Freiburg, Basel, Wien 1991, 544.

16 Max Henning erläutert in seiner Koranübersetzung (Der Koran. Aus dem Arabischen übertragen von Max Henning, a.a.O. 585) die „Aufnahme“ durch Gott in einer Anmerkung (A. 22): „Muhammad ward von seinem Großvater zärtlich erzogen.“

17 Vgl. Rudi Paret, Mohammed und der Koran. Geschichte und Verkündigung des arabischen Propheten, Stuttgart, Berlin, Köln, Mainz 1957, 32-35.

18 W. Montgomery Watt, B. Ursprung und Werdendes Islam, in: Ders., Alford T. Welch, Der Islam. I Mohammed und die Frühzeit - Islamisches Recht - Religiöses Leben (übers. aus dem Englischen von Sylvia Höfer, Die Religionen der Menschheit, hrsg. von Christel Matthias Schröder, Bd. 25,1), Stuttgart, Berlin, Köln, Mainz 1980, 48. Vom muhammad Jesus zum Propheten der Araber  
71

19 Vgl. hierzu W.M. Watt, ebd. 49.50.

20 So W.M. Watt, ebd. 50.

21 Vgl. hierzu o. V. Popp, Von Ugarit nach Samarra.

22 Vgl. o. 5.2 (1).

23 Add.(itamenta) IV.V: Continuatio Byzantina Arabica a. DCCXLI, zu: Isidori iunioris episcopi Hispalensis historia Gothorum Wandalorum Sueborum ad a. DCXXIV, in: Monumenta Germaniae historica, tomus XI: Chronicorum minorum saec. IV, V, VI, VII, Vol. II: Chronica minora, edidit Theodorus Mommsen, Berlin 1844 (Add.

IV und V ganz: 323-369). Den Hinweis auf diesen Text verdanke ich Johannes Thomas, Professor für Romanistik am der Universität Paderborn.

24 Für diese Umschriften stütze ich mich auf Angaben von Volker Popp.

25 Vgl. hierzu o. 3.3.

26 Chr. Luxenberg, Die syro-aramäische Lesart des Koran, a.a.O. 336.337, A. 352 (Zitat: 337).

27 Vgl. o. vom Verf., Hinweise auf eine neue Religion in der christlichen Literatur „unter islamischer Herrschaft“? 2.3, Text 11.

28 Vgl. hierzu F. Zoepel, Ostung. II. Im Christentum, in: LThK2 1992, 1294.

29 Rudi Paret, Der Koran als Geschichtsquelle, in: Der Islam 37, 1961, 35.

30 Vgl. hierzu Gerd-Rüdiger Puin, Leuke Kome / Layka, die Arser / Ashab al-Rass und andere vorislamische Namen im Koran, in: K.-H. Ohlig, G.-R. Puin (Hrsg.), Die dunklen Anfänge, a.a.O. 317-340. Vom muhammad Jesus zum Propheten der Araber

72

31 Patricia Crone, What do we actually know about Mohammed?. Mit Datum vom 31.08.06 unter [www.openDemocracy.net](http://www.openDemocracy.net).

32 P. Crone, ebd. 4.

33Vgl. hierzu o. Verf., Hinweise auf eine neue Religion in der christlichen Literatur „unter islamischer Herrschaft“?

34 P. Crone, a.a.O. 1.2.